

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

بهرام رحمانی
۰۷ جنوری ۲۰۲۴

چه تفاوتی بین سیاست منع «حجاب» رضا شاه با «اجباری» کردن حجاب توسط روح الله خمینی است!

کیهان لندن وابسته به سلطنت‌طلبان به‌مناسبت ۱۷ دی (روز کشف حجاب رضاخان میرپنج)، یا به درستی بگوییم «ممنوعیت حجاب»، مطلبی در تعریف و تمجید و توصیف کشف حجاب حکومت او نوشته اما حجاب اجباری جمهوری اسلامی را محکوم کرده است.

گروهی از سلطنت‌طلبان در امریکا، به‌مناسبت این روز، مراسم سخنرانی جشن و سرور برپا کرده‌اند و نویسندگان‌شان مقالاتی منتشر کرده‌اند. کسانی که نوستالژی بیمارگونه دارند و به‌جای برنامه برای آینده جامعه، ذهن و فکرشان در گذشته گیر کرده است. به‌عبارت دیگر، تاریخ به جلو می‌رود اما آن‌ها به گذشته دور تعلق دارند.



رضا شاه و هیتلر

سال‌گرد صدور فرمان «کشف حجاب» در حالی فرا رسیده که زنان ایرانی این روزها در مبارزه‌ای ناعادلانه با حکومتی که همه ابزارهای سرکوب علیه آن‌ها را در اختیار دارد، در خیابان‌ها حجاب از سر برمی‌دارند تا با پافشاری بر حق آزادی پوشش، روند براندازی ساختار تباه جمهوری اسلامی را تقویت کرده و پیش ببرند. روزنامه کیهان لندن، نوشته است: «هشتاد و هشت سال پیش در هفدهم دی‌ماه ۱۳۱۴ فرمان کشف حجاب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و موثرترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران در رشد و پیشرفت جامعه به اجرا درآمد.

... سال‌های سال حامیان ارتجاع سرخ و سیاه کوشیدند «کشف حجاب» را به‌عنوان ظلمی علیه زنان و نقض حقوق آن‌ها معرفی کنند. این واقعیت‌زدایی از تاریخ چه از سوی جمهوری اسلامی به‌عنوان حکومت مستقر برآمده از انقلاب ۵۷ و چه از سوی دیگر بازوهای به‌ثمر رساندن این انقلاب که با عنوان و یا ادعای اپوزیسیون فعال هستند بیش از نیم قرن است تکرار می‌شود.

این گروه‌ها و جریان‌های سیاسی برای این‌که بتوانند انقلاب تباه سال ۵۷ را توجیه کنند، همواره دستاوردهای حکومت دو پادشاه فقید پهلوی را تحریف و یا سانسور کرده‌اند. یکی از این دستاوردها، حقوق زنان بوده است.

این جریان‌ها با سانسور واقعیت رشد و ارتقاء جایگاه زنان ایرانی در دوران دو پادشاه فقید پهلوی، «کشف حجاب» را ابزاری برای ساختن تصویری دیکتاتور و زن‌ستیز از رضاشاه علم کرده و می‌کنند.^۱

در این‌جا سؤال مهم از کیهان‌نویسان این است که واقعا چه تفاوتی بین سیاستی که رضا خان به زور پلیس از سر زنان چادرشان را برداشت و حدود ۵۰ سال بعد، خمینی به زور پلیس حجاب بر سر زنان انداخت؟!

درست است که به لحاظ تاریخی و اجتماعی جایگاه رضا شاه و خمینی جداست اما هر دوی این سیاستمداران حاکم بر جامعه ایران، برای پیش‌برد اهداف و برنامه سیاسی و دولتی خود به زور و قدرت پلیس متوسل شدند بدون این‌که اجازه دهند و فضایی درست کنند تا در اثر تبلیغات آزاد و بدون سانسور و محدودیت آموزش و پرورش، جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌ها و احزاب، رسانه‌ها به‌ویژه رادیو و تلویزیون در باره سبک زندگی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خبررسانی‌کنند و میزد و گفت‌وگو با صاحب نظران ترتیب دهند تا جامعه نسبت به مسایل پیرامونی خود آگاه‌تر گردند و آن موقع دولت و یا مدیریت جامعه می‌تواند درباره تغییرات سیاسی و فرهنگی رفراندوم برگزار کنند و فضایی آزادتری به وجود بیاورند تا مردم آگاهانه در امر تغییرات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه خویش مستقیما دخالت کنند. اما آیا در دوران زمان‌داری رضا شاه و خمینی، چنین فضاهایی به وجود آمد و یا حاکمیت آن‌ها فضاها و روزنه‌های قبل‌تر را نبستند؟ و اهداف و سیاست‌های مورد نظر خود را به زور و با توسل به پلیس به جامعه تحمیل نکردند؟

در حالی که حکومت رضا خان همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود کرد و حاکمیت اسلامی به رهبری خمینی نیز همه دستاوردهای انقلاب ۵۷ را نابود کرد. بنابراین، هر دو حاکمیت با زور و خونریزی و کشتار مخالفان به قدرت رسیدند و سیاست‌هایشان را نیز به زور و از بالا به مردم تحمیل کردند. در عین حال، البته که تفاوت‌هایی به لحاظ تاریخی و سیاسی بین جمهوری اسلامی با حکومت‌های پهلوی وجود دارد اما تا آن‌جا که به دخالت آزادانه مردم در امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی کشور و همچنین به اختناق و سانسور و سرکوب دولتی برمی‌گردد چندان تفاوتی در حاکمیت‌های آن‌ها دیده نمی‌شود. در هر سه دوره، یعنی دوره رضاخان و پسرش محمدرضا و همچنین دوران خمینی و خامنه‌ای، سانسور و سرکوب، اعدام و ترور، فقر و فلاکت اقتصادی و اختناق نفس اکثریت مردم ایران را بند آورده است.

بی‌شک ملتی که تاریخ گذشته خود را از یاد ببرد و یا دچار اغتشاش فکری و تحریف شود قادر نخواهد بود برای آینده خود و جامعه‌اش گام‌های مثبت ماندگار بردارد. به قول معروف «گذشته چراغ راه آینده است!»

هدف این مطلب نه جدل با کیهان‌نویسان و سلطنت‌طلبان، بلکه روشن‌گری و یادآوری واقعیت‌های تاریخی است که آن‌ها، همواره با عرض‌ورزی و عامدانه سعی دارند واقعیت‌های تاریخی جامعه ایران را وارونه نشان دهند و حاکمیت‌های دیکتاتوری پهلوی اول و دوم را تطهیر نمایند. اما جامعه چشم و گوش دارد و به این سادگی‌ها گول نمی‌خورد.

کشف حجاب رضا خان

کشف حجاب در ایران رویداد فرهنگی اجتماعی تغییر پوشش زنان که توسط رضا خان میرپنج توسط قانون کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ تصویب و اجرا شد. موجب آن، زنا و دختران ایرانی از استفاده از چادر، روبنده و روسری در مدارس، و دانشگاه‌ها، مراکز اداری و دولتی منع شدند و باید از کلاه و پالتو استفاده می‌کردند.

در ۱۷ دی‌ماه سال ۱۳۱۴، رضا شاه پهلوی رسماً فرمان بی‌حجابی زنان ایرانی را صادر کرد و برای مراعات‌کنندگان حجاب مجازات تعیین نمود. او، در این روز در جشن فارغ‌التحصیلی دانشسرای مقدماتی دختران در تهران، که به ابتکار علی اصغر حکمت، وزیر معارف و فراموسونر معروف تشکیل گردیده بود قانون کشف حجاب زنان را به‌طور آشکار و رسمی اعلام کرد و خود به اتفاق همسر و دخترانش که بدون حجاب بودند، شرکت و سخنرانی کرد.

از این تاریخ به بعد، استفاده از چادر یا هر سرپوشی، به‌جز کلاه‌های اروپایی، ممنوع اعلام شد. زنان محببه حق ورود به خیابان‌ها یا استفاده از وسایط نقلیه را نداشتند. کسبه نیز مجاز به فروش اجناس به زنان با حجاب نبودند ماموران رضاخان در اجرای این قانون، شب و روز در کوچه‌ها و خیابان‌ها گشت می‌زدند و هر جا زن باحجابی را می‌یافتند، با خشونت چادر و روسریش را می‌کشیدند و مردها را مجبور می‌کردند تا زن‌هایشان را سر برهنه به خیابان‌ها و مجالس ببرند.

چند دهه بعد، تاریخ سرکوب زنان بار دیگر تکرار شد و این بار به زور پلیس حجاب بر سر زنان انداختند. درست چند هفته پس از انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که روح‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، فرمان رعایت حجاب اسلامی را صادر کرد. خمینی، پوشش تمام بدن زن به‌جز گردی صورت و کف دست‌ها را تا میچ واجب دانسته و در حالت نماز، افزون بر مواضع یادشده، پوشاندن پاها تا میچ را نیز واجب نمی‌داند. ممنوعیت «بی‌حجابی» را صادر کرد. از همین رو، می‌توان گفت این‌گونه اقدامات پلیسی رضاشاه و خمینی از دغدغه آن‌ها برای آزادی زنان، بهبود وضع مردم و پیشرفت کشور نبود. برای تحلیل صحیح اقدام رضاخان و خمینی باید به ریشه‌ها و زمینه‌های افکار ارتجاعی مردسالاری و تحمیل سیاست‌هایشان به‌زور پلیس و استبداد حاکمیت آن‌ها بپردازیم و ابتدا بپرسیم چرا حجاب زنان، دغدغه و مشغله حکومت‌های پهلوی و جمهوری اسلامی، تبدیل شده است؟

و مهم‌تر از همه، این‌که آیا واقعا لازمه پیشرفت جامعه دخالت دولت در «حجاب» زنان است؟ آژان‌های خشن و متجاوز رضا شاه با اسب یا ماشین زنان را دنبال می‌کردند و چادر از سرشان می‌کشیدند. این چنین رفتارهای زننده‌ای حتی در نقاط دورافتاده آخر دنیا هم سابقه نداشت.

این اقدامات و رفتارهای ظاهری در حالی اتفاق می‌افتاد که بیماری‌های طاعون، وبا، سل و امراض مقاربتی مردم را به راحتی می‌کشت و دولت هیچ اقدام موثری انجام نمی‌داد و فقط به این عمل سبک سرانه دلخوش کرده بود که مردم کلاه شاپو به سبک اروپا بر سر گذارند یا نیم‌تنه فرنگی بپوشند.

اقتشار و کارمندان را مجبور می‌کردند جشن کشف حجاب بگیرند و با زنان‌شان بی‌حجاب در آن شرکت کنند کارمندان، زنان بی‌حجاب را باپول راضی می‌کردند تا ساعتی در مجلس نقش همسر آن‌ها را بازی کنند و عده ای کمی استعفا کردند.

صدرالاشراف که وزیر عدلیه بود از کسانی است که به‌خاطر منصب و با جود تهدید زنش به طلاق به این سیاست تن می‌دهد؛ وی با اندوه می‌نویسد: «من ناچار شدم و مجلسی در کلوب ایران که وسعت زیاد داشت فراهم کرده و دعوت کردم ولی در خانه من حالت عزا بود ناچار شب وقتی عده زیاد از اعضاء و سایرین آمده بودند خانم من با کراهت با دخترهایم حاضر شدند و از مدعوین پذیرایی شد.»

اما بعد از مراجعت از آنجا خانم من مریض شد و دیگر از آن خانه بیرون نیامد تا در مدت یک سال بعد فوت شد و جنازه او بیرون رفت.^۲

اقدامات انتظامی، چهره دوم جشن‌ها و سخنرانی‌ها بود و در واقع سیاست تشویق و تنبیه را کامل می‌کرد. با آغاز سال ۱۳۱۵ و ارسال امریه ۴۰۱ مبنی بر این‌که «کار را تمام شده ندانید»، اقدامات نظامی به تدریج بر تبلیغات پیشی گرفت. با استقرار پاسبان‌ها در معابر عمومی، رفت‌وآمد زنان چادری کنترل و در صورت مشاهده زنان چادری، چادر آن‌ها گرفته و ضبط می‌شد. نه تنها زنان مذهبی، بلکه بسیاری از زنان آزادی‌خواه نیز به دلیل سرکوب پلیسی و زورگویی دولت و پلیس در تحمیل پوشش زنان، به نسبت ذوق و توانایی خود، سعی در حفظ حرمت انسانی خود داشتند. زنان با پوشیدن پالتوهای بلند، سرکردن چارقد و شال گردن که موها را می‌پوشاند از خیابان‌ها عبور می‌کردند.

در مقابله با این قبیل موارد امریه‌ای صادر شد که مطابق آن شهربانی مامور شد تا «به مامورین خود دستور دهد در کوچه و بازار و معابر و غیره تفتیش کنند و اگر بانویی با چارقد دیده شد، شدیداً مواخذه کنند.» اجرای مفاد این امریه کار را به خشونت کشاند تا جایی که بانوان محجبه در کوچه‌ها نیز هتک حرمت می‌شدند. اما این اقدامات شدید نظامی به جد دنبال می‌شد تا آنجا که در شهری مانند سمنان یک هفته پس از ابلاغ امریه، ۲۰۰ عدد چارقد و شال از بانوان گرفته شد و در کاشان اطلاعیه شدیدالحنی خطاب به بانوان صادر شد.

کار شهربانی به شهرها و شهرستان‌ها محدود نشد، بلکه در دهات و قراء، که نظمیة حضور فعالی نداشت، کدخدای ده برای مراقبت از اهالی تحت فشار واقع می‌شد. مناطق ایلاتی کردنشین و لر نشین نیز از پیامدهای این سیاست دور نماندند.

گزارش مفصل حکومت کاشمر به ایالت خراسان که متضمن شرح اقداماتی نظیر «التزام گرفتن از حمام‌های زنانه که هیچ زنی را بدون کلاه به حمام راه ندهند، گماشتن مفتشه در حمام‌ها برای مراقبت از زنان، التزام گرفتن از صاحبان گاراژها و منع بانوان پوشیده از زیارت قبور مردگان و...» تنها نمونه‌ای از شدت کنترل اجتماعی برای در فشار قرار دادن زنان به‌ویژه زنان محجبه را می‌رساند.

در سطح ادارات نیز از بالاترین سطوح تا کارمندان عادی، فشار زیادی وارد می‌شد که آنان در مراسم کشف حجاب شرکت کرده و در معابر همراه همسرانشان حرکت کنند. و اگر «بعضی از اعضاء ادارات از بیرون بردن خانم‌های خودشان به کنفرانس‌ها و مجامع عمومی غفلت می‌ورزیدند» به روسای ادارات اخطار می‌شد که به «اعضای خودشان تذکر دهند من بعد اگر غفلت و کوتاهی نمایند، به ضرر خودشان تمام شده و صورت آن‌ها با نام و نشان به مقام ایالت گزارش خواهد شد.» کارمندان عادی چنان تحت مراقبت بودند که تنها یک گزارش امنیه در مورد این‌که همسری با حجاب دارند، کافی بود تا فوراً او را احضار و اخراج نمایند.

در رده‌های بالاتر کوچک‌ترین احتمال عدم پیشرفت در کشف حجاب در یک منطقه، موجب تهدیدات شدید اداری بود. در ارتش نیز هنگامی که یکی از مقامات قضایی ارتش از برداشتن روسری نازک همسرش، در هنگام تشریف به حرم امام رضا در مشهد، استنکاف ورزید به محاکمه کشیده شد.

این سیاست رضا شاه به حدی ارتجاعی بود که با سقوط حکومت او، اول اردیبهشت ۱۳۲۱، وزارت کشور طی مکتوبی به نخست‌وزیر از شکست سیاست طرح کشف حجاب پرده برداشت و نوشت: «جناب آقای نخست‌وزیر! به‌طوری که گزارش داده‌اند چندی است استعمال چادر سفید و اخیراً نیز چادر سیاه بین بعضی از بانوان معمول گردیده، در خیابان‌ها و معابر با چادر در حال عبور دیده می‌شوند» ۱۵ خرداد ۱۳۲۲ وزیر کشور طی مکتوبی دیگر به نخست‌وزیر بار دیگر شکست سیاست کشف حجاب را یادآور می‌شود و می‌نویسد:

«اخیرا استعمال چادر نماز و چادر مشکی و عمامه‌های شیر شکاری و کلاه‌های پوست نمدی در اغلب شهرستان‌ها شیوع پیدا کرده است...» علاوه بر این، گزارش‌های ارسالی مختلف از استان‌های کشور نشان دیگری از شکست سیاست کشف حجاب رضاخانی بود که با زور باطوم پلیس به جامعه تحمیل کرده بود.

البته مخالفت با حجاب، پیش‌تر در جامعه ایران مطرح شده بود. به عنوان مثال، در سخنرانی بدون روبنده ظاهره قره‌العین در سال ۱۲۶۴ قمری و همچنین در دربار ناصرالدین شاه و محافل روشنفکری یافت. همچنین فعالین جنبش زنان ایران در دوره مشروطه و پیش از قدرت‌گیری رضاخان، بحث‌هایی در نقد حجاب گشوده بودند.

در حالی که رضا شاه، همه سازمان‌های و احزاب فعال دوران انقلاب مشروطیت به‌ویژه سازمان‌های زنان را ممنوع و فعالین آن‌ها را سرکوب کرد در چنین فضایی، ناگهان اجباری شدن برداشتن حجاب زنان را اعلام کرد.

گروه‌های فعال جنبش زنان ایران از حجاب انتقاد می‌کردند، برای مثال نشریه عالم نسوان در سال ۱۳۱۰ بحثی درباره حجاب باز کرد و فراخوانی برای این بحث چاپ نمود. پاسخ‌های موافق و مخالف داده می‌شد. در مجموع، زنانی از آزادی پوشش و حجاب زنان دفاع می‌کردند و انحطاط اخلاقی جامعه را از سرکوب زنان توسط مردان می‌دانستند.

انجمنی مخفی با عنوان «مجمع کشف حجاب» از سوی میرزا ابوالقاسم آزاد و طوبی آزاد رشدیه نیز در دهه ۱۳۰۰ تشکیل شده بود. بعضی زنان فعال حقوق زن، به‌طور شخصی و آگاهانه شروع به تغییر پوشش خود از چادر سیاه و روبنده به مانتو و کلاه کرده بودند که خود می‌دوختند و می‌پوشیدند ولی بعضا در جامعه با برخوردهای بدی مواجه می‌شدند.

نخستین شایعات پیرامون قانون کشف حجاب، پس از آن پخش شد که ملکه افغانستان «ثریا طرزی» بدون حجاب به همراه شاه افغانستان در سال ۱۳۰۸ در زمان رضا شاه به ایران آمد. رضا شاه پس از تنها سفر خارجی‌اش به ترکیه در ۱۲ خرداد ۱۳۱۳، تحت تاثیر اقدامات رادیکال آتاترک قرار گرفت. در این دوره نیز ممنوعیت حجاب در مدرسه‌های دخترانه پخش شد، و قانونی در این راستا تصویب شد. بخش‌نامه کشف حجاب جهت تصویب رضاشاه در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴ از طرف رئیس‌الوزرا به دربار فرستاده شد تا در آغاز دی‌ماه فرمان اجرای رسمی قانون کشف حجاب به تمام ولایات ایران ارسال گردد، همچنین انجمن‌های حمایت از زنان که توسط دولت شاهنشاهی تاسیس شده بودند مانند کانون بانوان به تبلیغ این بخش‌نامه پرداختند. رضاشاه در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴، طی جشن فارغ‌التحصیلی دختران بی‌حجاب دانشسرای رسما بر کشف حجاب تاکید کرد.

کشف حجاب در ایران، برخلاف ترکیه که در آن برداشتن حجاب اختیاری بود و علاوه بر آن آتاترک فعالیت‌های برنامه‌ریزی شده و تبلیغات محتاطانه‌ای برای تشویق زنان به برداشتن حجاب اجرا می‌کرد، توسط رضاشاه با زور و اجبار و پلیس انجام شد و به‌طور ناگهانی حق انتخاب از زنان گرفته شد و هیچ روند جامعه‌پسندی برای این کار طی نشد. بخشی از زنان که مسن‌تر و سنتی بودند و احساس بدی داشتند عملا در خانه محبوس شدند. حتی زنانی که منتقد و مخالف حجاب زنان بودند از این اقدام پلیسی حکومت رضا شاه علیه زنان به‌شدت ناراضی بودند و چنین اقدامی را نمی‌پذیرفتند.

ماموران انتظامی مجاز بودند زنان محبوس را تعقیب نموده و به منزل آن‌ها وارد شوند، صندوق‌های لباس آن‌ها را تفتیش کرده و اگر چادر ببابند به غنیمت برده یا آن را پاره کنند. به وزارت معارف نیز دستور داده شده بود که در کلیه مدارس دخترانه، معلمان و دانش‌آموزان بدون حجاب باشند و در غیر این صورت به مدارس راه داده نشوند. کلیه حکام ولایات نیز دستور داشتند از پذیرفتن زنان باحجاب که به ادارات مراجعه می‌کردند، خودداری به عمل آورند. اما از سوی

دیگر، مطابق بخش‌نامه و متحدال‌مال‌هایی که از طرف دولت صادر می‌شد، شهربانی موظف بود که در نهایت حفظ امنیت از هر نوع سوءاحترام به زنان بدون حجاب جلوگیری کند.

علی اصغر حکمت، وزیر وقت معارف دو دوره پهلوی اول بود که برنامه‌ریزی برای مسئله کشف حجاب را برعهده داشت. او در کتابی نوشته که پس از کشف حجاب به نزد شاه رفت و به دو مسئله اعتراض کرد. یکی از این دو مسئله را چنین ابراز می‌دارد: «این روزها مامورین پلیس و بعضی حکام بزور و اجبار در کوچه و بازار در کشف حجاب سعی می‌کنند و برای زن‌ها خیلی مزاحمت فراهم می‌کنند ... این کار تولید عکس‌العمل خواهد کرد.» این درخواست با تغییری در عملکرد رضا شاه واقع نشد.

شدت تبلیغات بر ضد حجاب چنان گسترده بود که بسیاری از زنان معتقد و مومن که با مشکل منع استفاده از چادر مواجه بودند، منزوی شدند و بخشی از زنان که فعالیت‌های اجتماعی داشتند از این فعالیت‌ها دور ماندند. عده‌ای نیز بنا به ذوق و سلیقه خویش با پوشیدن پالتو و مانتو و سرکردن چارقد و شال‌گردن یا استفاده از کلاه‌های بزرگی که تمام موهای آن‌ها را در برمی‌گرفت، سعی می‌کردند حجاب اسلامی را حفظ کنند. اما دولت برای مقابله با این قبیل اقدامات نیز متحدال‌مالی به شماره ۲۹۷۰ مورخ ۱۱/۳/۱۳۱۵ صادر کرد مبنی بر این‌که از استعمال چارقد بانوان جلوگیری به عمل می‌آید.

اعمال کشف حجاب در شهرهای مذهبی با مشکلات بیش‌تری همراه بود. در قم، بانوان معلم تهدید به استعفا کردند. همچنین بسیاری از اهالی شهر، حتی پیش از ۱۷ دی که «روز آزادی زن و کشف حجاب» نام گرفت، به دلیل انتشار خبر برداشتن حجاب از رفتن دختران خود به مدرسه ممانعت به عمل می‌آوردند. اعلاناتی نیز از طرف مردم علیه حجاب‌زدایی بر دیوارهای شهر نصب شده بود.

با صدور بخش‌نامه شماره ۵۴۱ مورخ ۳۰/۳/۱۳۱۵ از طرف وزارت داخله در شهر مشهد از گرمابه‌های زنانه التزام گرفته شده که هیچ زنی را بدون کلاه به حمام راه ندهند، و در صورتی که زنی با چارقد به حمام برود اسم او و همسرش راپرت داده شود و در این رابطه مامورینی به‌طور محرمانه وضعیت خانم‌ها و حمامی‌ها را اطلاع می‌دادند. همچنین از گاراژهایی که در این شهر وجود داشت، التزام گرفته شده بود که زنان با چارقد را سوار نکنند. اجرای قانون رفع حجاب علاوه بر این‌که برای زنان مسلمان کشور ایجاد مزاحمت‌های فراوان کرد، برای زنان مسلمان خارجی نیز که بنا به دلایلی مانند زیارت یا سیاحت در ایران به‌سر می‌بردند، مشکلاتی آفرید. به همین دلیل نیز از سوی دولت مقرر شد زنان اتباع خارجی یا باید از لباس‌های ملی خود استفاده کنند یا این‌که به لباس‌های غربی ملبس شوند و از استعمال چادرهایی که نسوان ایرانی سابقاً بدان ملبس بودند، اجتناب ورزند.

رضاخان ادعای آزادی به زنان ایران داشت آیا رضاخان در خانواده خودش توانسته بود این آزادی را برقرار کند که بخواهد در کل کشور آن را پیاده کند؟ آیا دخترانش در منزل آزادی داشتند؟

دختران رضاخان در خاطرات خودشان به این سؤال شما پاسخ می‌دهند! معروف‌ترین منبعی که می‌توانیم بدان استناد کنم، خاطرات اشرف پهلوی خواهر دوقلوی محمدرضا است. خاطرات اشرف به زبان فرانسه و در فرانسه منتشر شده و بعدها در ایران ترجمه شده است. در فصل سوم کتاب خاطرات اشرف که مربوط به ماجرای ازدواج اشرف و شمس است، می‌گوید: «بسیار در دربار زمزمه شد که پدرم برای من و خواهرم شوهر پیدا کرده است. من هنوز هفده ساله هم نشده بودم و شروع به داد و فریاد و گریه کردم که من شوهر نمی‌خواهم و مگر زور است؟ دست به دامن مادر و برادرم شدم. برادرم گفت: پدر هر تصمیمی بگیرد تو حق مخالفت نداری! بنابراین چون و چرا نکن. مادرم هم همین را گفت.»

اشرف پهلوی، در سال ۱۲۹۸ متولد شد. او خواهر دوقلوی محمدرضا شاه بود و در دوران سلطنت برادرش، سمت‌های مختلفی داشت. اشرف به قدرتمندی و نفوذ بسیار زیاد معروف بود. او یکی از چهره‌های معروف دربار شاه بود و همه از او اطاعت می‌کردند. با توجه به این‌که قدرت نفوذ بسیار بالایی داشت همه حتی شاه حرف او را قبول داشتند و سعی می‌کردند از او پیروی کنند. اشرف زندگی کاخ نشینی را از سن ۶ سالگی یعنی زمانی که پدرش به سلطنت رسید آغاز کرد.

اشرف می‌گوید به اعتقاد پدرش، دختر باید در سن مشخصی ازدواج کند. طبق خاطرات اشرف، برای او فریدون جم پسر محمود جم را انتخاب کرده بودند و برای شمس نیز علی قوام را. اشرف می‌گوید: «اولین بار که فریدون جم را دیدم در حال بازی تنیس با برادرم بود و از او خوشم آمد. بعد از مدتی خواهرم جم را دید و چون خواهرم از من بزرگتر بود، پایش را در یک کفش کرد که من علی قوام را نمی‌خواهم و جم را می‌خواهم. چون شمس از من بزرگتر بود از این امتیاز بهره‌مند شد و شوهرهای ما رسماً جابه‌جا شد و او با جم ازدواج کرد و علی قوام نصیب من شد!» بنابراین، افراد و جریاناتی که می‌گویند رضاخان آزادی را برای زنان به ارمغان آورد، خاطرات اشرف را بخوانند تا متوجه شوند که او حتی به فرزندان خودش در انتخاب همسر اختیار و آزادی نمی‌داد چه برسد به زنان ایرانی! در نظر او آزادی اصلاً معنای انسانی نداشت.

در اندیشه استبدادی رضاخان، زن ایرانی هیچ جایگاهی نداشت. همسر دوم رضاخان یعنی تاج‌الملوک اصلیتی روسی داشت. او در انتخاب همسر برای پسرش محمدرضا نیز (در سال ۱۳۱۷)، هیچ‌یک از زنان خانواده‌های ایرانی را شایسته ندانست و ابتدا به سراغ فوزیه یک زن غیر ایرانی در «مصر» رفت.

اشرف در دوره‌ای که برادرش در سوئیس تحصیل می‌کرد برای دیدار او به این کشور رفت و در سوئیس به فکر ادامه تحصیل افتاد. خودش می‌نویسد: «با خودم گفتم بهتر است نامه‌ای بنویسم و از پدرم بخواهم اجازه دهد من در اینجا درس بخوانم؛ اما می‌ترسیدم. وحشت داشتم که پدرم اجازه ندهد. پدرم اصولاً به تحصیل زن‌ها اعتقادی نداشت. ولی دل به دریا زدم و به پدر نامه نوشتم که من می‌خواهم اینجا بمانم و درس بخوانم. رضاخان پاسخ داده بود: این مزخرفات را کنار بگذار و سریعاً به ایران برگرد.»

اشرف می‌گوید: «آرزوی تحصیل بر دل من ماند!»

یکی از این جنایت‌هایی که قلب تاریخ را جریحه‌دار کرده این بود که دستور دادند زنان «فاحشه» و «مفسد» نباید چادر از سر بردارند! بلکه فقط زنانی که آن‌ها را متجدد می‌خواندند باید چادرهای خود را بردارند.

از سوی دیگر، کشف حجاب و عملکرد پلیس رضاخان، سبب شد حتی بسیاری از زنان آزادی‌خواه نیز خود را در خانه محبوس کنند. حاصل مجموعه سیاست‌های رضا شاه در عکس‌العمل انفعالی مردم، در حمله متفقین به ایران در ۳ شهریور ۱۳۲۰ خودنمایی کرد؛ متفقین به راحتی وارد ایران شدند. سربازان به اصطلاح ارتش مدرن رضاخانی فرار کردند. حتی هنگامی که متفقین او را از ایران تبعید می‌کردند نه تنها هیچ اعتراض مردمی برگزار نشد بلکه خیلی از مردم، از سرنگونی حکومت او خوشحال هم بودند. سربازان فرار کردند، مردم در خانه نشستند و کشور از هم پاشید و اشغال شد. عجیب این است که مردم خوشحال بودند که کشورشان به دست دول خارجی، از شر دیکتاتور رها شده است. این نهایت استیصال مردم و تنفر آن‌ها از حکومت است که ملتی برای رهایی از ظلم و ستم و زورگویی حاکمان، بی‌خیال و بی‌تفاوت باشند که کشورشان به دست نیروهای کشورهای خارجی بیفتد.

سیاست‌هایی دیکتاتوری و بلندپروازانه رضا شاه، باعث قحطی شدیدی شد و تلفات این قحطی چهار میلیون نفر برآورد می‌شود.

دوران ۱۶ ساله سلطنت مطلقه رضاخان بر ایران، متضمن اقدامات ضدانسانی متعددی بود که عمدتاً با سیاست‌های استعماری انگلستان گره خورد بود.

ظلم و ستمی و تبعیضی که به حرمت و انسانیت و آزادی زنان ایرانی شده، شاید در بسیاری از کشورهای جهان نشده است. هیچ جریانی که آن روز و امروزه شعار دفاع از آزادی زنان را می‌دهند طبیعی‌ست که هم در آن دوران و هم امروز در نوشته‌های خود، تجاوز آشکار به حقوق زنان محکوم کنند.

در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴ محمود جم - وزیر کشور - ابلاغیه‌ای به تمام سازمان‌های دولتی ارسال می‌کند بدین مضمون که باید از ورود زنان «بدسابقه» در مجامع مربوط به کشف حجاب ممانعت شود. حتی اگر فواحش به کشف حجاب التزام نمایند، باید قویاً از این کار جلوگیری شود که صدمه‌ای به این مقصود وارد نیاید! به‌نظر من رضاخان و کارگزاران او هیچ جنایتی هم مرتکب نشده بودند، همین تحقیری که نسبت به زنان ایرانی کردند، کفایت می‌کند که آن‌ها و حاکمیت‌شان را مستبد و زن‌ستیز و آزادی‌ستیز خطاب کنیم.

مبارزه زنان قبل از حاکمیت رضا شاه

«زرین‌تاج»، از زنان پیشرو ایران که اشعارش نقش مهمی در ثبت آزادی و توانایی‌های زنان ایران داشت. دورانداختن حجاب توسط زرین‌تاج در سال ۱۲۶۶ خورشیدی (۱۸۴۶ میلادی) صورت گرفت. زرین‌تاج که زنی است زیبا و با دانش و شاعر و جسور، با حرکت خود نخستین گام جنبش زنان ایران را برمی‌دارد. به بیان دیگر، زرین‌تاج نخستین زنی است که هم در میان مردان حجاب از صورتش برمی‌دارد، هم برای آن‌ها سخنرانی می‌کند و هم با استقلال همراه و همراهی مردانی می‌شود که عقیده‌ای را دنبال می‌کنند.

پس از این گام استوار زرین‌تاج که به اعدام او در سال ۱۲۶۸ انجامید، زنان آمادگی شرکت در جنبش تنبako را می‌یابند. در واقع جنبش تنبako در سال ۱۲۷۵ خورشیدی را می‌توان آغاز رشد نطفه جنبش زنان ایران در نظر گرفت. این نخستین جنبش سیاسی، اجتماعی مردم ایران که به انقلاب مشروطه انجامید، هم‌زمان است با نخستین حضور زنان در یک اجتماع عمومی پس از سلطه اسلام در همه وجه‌های زندگی.

از زمانی که به روزگار بیداری ایرانیان شهرت یافته است و زنان نیز در آن سهم دارند، یعنی از زمان پیروزی انقلاب مشروطه (۱۲۸۵ خورشیدی یا ۱۹۰۶ میلادی) تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) را می‌توان دوره گستر آگاهی زنان نامید. اما کشف حجاب رضا شاه، این روند آگاه‌گری و مبارزه زنان را کندتر کرد. این حرکت ظاهراً «اصلاحی»، زنان را از جامعه و مبارزه دورتر کرد.

به بیان دیگر، بسیاری از اصلاح‌های رضاشاه، چه به‌صورت نهان و چه آشکار جلوی رشد طبیعی جنبش زنان را گرفت و شناخت ژرف چگونگی راه‌های رهایی زن از استعمار و ستم مضاعف را ناممکن ساخت. این سیاست، هم‌چنان زنان را در چنبره جامعه مردسالار زیر سلطه قدرت دولت و دین باقی گذاشت و بیش از آن که نقش بنیادی در سرنوشت خود و جامعه و نهایت ملت و کشور داشته باشند، تبدیل به نمادهای مشعشع و پترینه‌ای به ظاهر متجدد نظام خودکامه پهلوی، حتی پهلوی دوم گردید.

کانون بانوان در اردیبهشت ۱۳۱۴ش، تحت نظارت وزارت معارف و به ریاست شمس پهلوی تاسیس شد. در این کانون، اشخاصی نظیر صدیقه دولت‌آبادی، فاطمه سیاح، بدرالملوک بامداد، هاجر تربیت، فخرالزمان غفاری بایندر و پری حسام‌شهبیدی فعالیت داشتند. این کانون موظف بود که مجالس مختلف سخنرانی برگزار کرده و از اشخاص معروف دعوت نماید تا برای حضار راجع به مقام زن و مرد سخنرانی کنند. در تعقیب این سیاست به وزارت معارف دستور

داده شد که در مدارس کشور مجالس جشن و سرور و خطابه با روی باز و بدون حجاب برگزار شود و نیز تصمیم گرفته شد مدارس ابتدایی تا سال چهارم به صورت مختلط توسط زنان اداره گردد. در نشریات نیز مقالاتی در انتقاد از حجاب به چاپ رسید.

آشنایی جامعه ایرانی عصر قاجار با دنیای غرب و اندیشه تجدد و بیداری و ظهور افکار و جنبش‌های درونی جامعه که از انگیزش‌های سیاسی، ملی و مذهبی برخوردار بود، به ایجاد برخی تحولات در حاکمیت وقت و ساختار و مناسبات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی انجامید. یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ جدید ایران، توجه به حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در جامعه بود.

از نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی، در نتیجه شکل گرفتن برخی تغییرات اجتماعی به تأثیر از نشر اطلاعات و گسترش ارتباطات، در باورها و نگرش گروه‌هایی از جامعه ایرانی نسبت به برخی موضوعات در حوزه اجتماع، سیاست و فرهنگ، تغییر نسبی به وجود آمد. عواملی مانند چاپ و انتشار روزنامه‌ها، ترجمه و تالیف کتب، گسترش مدارس به سبک جدید، افزایش نسبی قشر تحصیل‌کرده و روشنفکران و همچنین تأثیر محیط بین‌المللی بر عرصه محیط داخلی سبب شد تا بسیاری از ایرانیان نسبت به وضع موجود ناراضی شده و با نگاهی منتقدانه به ارزیابی وضعیت اجتماعی و اعتراض به وضع موجود و طرح پاره‌ای مطالبات و حقوق جدید بپردازند.

یکی از زنان ایرانی عصر قاجار، در توصیف موقعیت و محدودیت‌های زنان ایرانی چنین نوشته است: «ما را از ۵ سالگی به مکتب می‌گذاشتند، آن هم نه همه دختران را، بلکه ندرتاً. ۹ ساله که می‌شدیم از مکتب بیرون‌مان می‌آوردند. اگر کتاب می‌توانستیم بخوانیم یا خط می‌توانستیم بنویسیم، پدران عزیزمان با کمال تغییر کتاب و قلم را از دستمان گرفته، پاره کرده و شکسته و به دور می‌انداختند که چه معنی دارد دختر خط داشته باشد.»^۳

میرزا آقاخان کرمانی نیز با انتقاد از وضعیت زنان در جامعه ایرانی عصر قاجار، شرایط تاریک زنان ایرانی را این‌گونه توصیف کرده است: «زنان ایرانی نعتها در نظرها خفیف و بی‌وقار و حقیر یا ذلیل، ضعیف و مانند اسیرند بلکه از دانش مهجور و از فخر بینش دور و از همه چیز عالم بی‌خبرند و از تمام هنرهای بنی‌آدم بی‌بهره و بی‌ثمر. از معاشرت دور و در زاویه خانه‌های خراب، عنکبوت‌وار از خیال زنانه خویش می‌زیسته و بر وفق طبیعت خود می‌یافتند. شب همه شب در فکر این‌که به صد حيله از دست آن شوهر نامرد نمرود کردار شداد رفتار، گریبان خود خلاص کنند.»^۴

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله نیز در دفاع از حقوق زنان چنین نوشت: «نصف هر ملت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی‌رود مگر به معاونت زن‌ها. وجود آن‌ها را در هر مقامی باید محترم داشت.»^۵

حضور و نقش گروه‌هایی از زنان در سطوح مختلف اجتماعی، به‌ویژه درباری و طبقات متوسط و تا حدودی نیز گروهی از زنان طبقات و اشرار فرودست کشاورز و کارگر عصر قاجاریه را می‌توان در رویدادهای مختلفی که انعکاسی از شکل‌گیری ماهیت و مبانی فکری جنبش زنان در چارچوب و برآیند علل و عوامل مختلف برخاسته از انگیزش‌ها و آرمان‌های مذهبی و ملی و اندیشه‌های جدید غربی بود، بازجست. مشارکت زنان حرمسرای ناصرالدین شاه در نهضت تنباکو و نقش زنان در رویدادهایی چون مهاجرت صغرای علما و روحانیون مشروطه‌طلب به آستانه «حضرت عبدالعظیم» و مهاجرت کبرای علما به قم و بست‌نشینی مردم در سفارت انگلستان در زمان مظفرالدین شاه قاجار، حمایت زنان از تاسیس بانک ملی و مخالفت آنان با استقراض خارجی، حمایت مالی و پشتیبانی گروهی از زنان در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه قاجار از قیام ستارخان و باقرخان در آذربایجان و حتی مشارکت مسلحانه بعضی

از آنان در آن قیام و نیز ایجاد تشکلهای و انجمنهای زنان، مدارس دخترانه و انتشار روزنامههای زنان، بازتابی از بیداری تدریجی و نقش زنان پیشگام در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی در تاریخ معاصر ایران است.

به نوشته احمد کسروی، با صدور فرمان مشروطه برای حمایت از تأسیس بانک ملی و جلوگیری دولت از اقدام به اخذ وام از روسیه و انگلستان، زنان به یاری مجلس شتافتند تا کشور در دام وابستگی به قدرت‌های خارجی نیفتد: «زنان گفت‌وگو از فروش گوشواره و گردنبند به میان مآوردند. روزی پای منبر سیدجمال واعظ در مسجد میرزا موسی، زنی به پاخاسته چنین گفت: دولت ایران چرا از خارجه قرض می‌کند؟ مگر ما مرده‌ایم؟ من یک زن رختشوی هستم. به سهم خود یک تومان می‌دهم. دیگر زن‌ها نیز حاضرند»^۶

به نوشته مورگان شوستر: «زنان همه روزه پول‌های خود را برای اعانه مملکت خود مبدادند و خدام وطن را تشویق نموده و در هر لحظه به چشم حسرت، مادرانه بر آن‌ها می‌نگریستند. در آن موقع و آن ساعت وحشتناک حزن‌افزا که دل‌های مردان ضعیف شده و خوف حبس و زجر و دار و گلوله ریز شدن، بر شجاع‌ترین اهل مملکت راه یافته و باعث خفقان قلبشان شده بود، زن‌ها کوتاهی نکرده و از دیگران عقب نماندند.»^۷

در زمان محاصره ۱۱ ماهه تبریز در دوره استبداد صغیر محمدعلی شاه نیز زنان این شهر اغلب کارهای پشت جبهه را بر عهده می‌گرفتند. با فروختن جهیزیه و زیورآلات خود به مجاهدان کمک مالی می‌رساندند و حتی برخی از آنها با لباس مردانه می‌جنگیدند و کشته می‌شدند. در تحریم کالاهای وارداتی و ترویج منسوجات وطنی نیز زنان نقش قابل ملاحظه‌ای داشتند. در دوره اول و دوم مجلس شورای ملی، انجمن‌ها و تشکلهای زنان در حال شکل‌گیری بود. در سال ۱۲۸۶ شمسی انجمن آزادی زنان به‌وجود آمد که در آن درباره مسائل و مشکلات زنان ایران بحث و گفت‌وگو می‌شد. پس از انحلال انجمن آزادی زنان، انجمن مخدرات وطن در سال ۱۲۸۹ شمسی تشکیل شد. تحرکات سیاسی و ناسیونالیستی این انجمن بیش‌تر از انجمن آزادی زنان بود. زنانی مانند باجی خانم، خانم نواب سمیعی، صدیقه دولت‌آبادی، منیره خانم، گلین خانم موافق، شمس‌الملوک جواهر کلام، فخر الملوک، خانم دکتر ایوب و نیز افتخارالسلطنه و تاج‌السلطنه دختران ناصرالدین شاه، از جمله پیشگامان زنان تجدد خواه و از موسسین اولین انجمن‌های زنان در ایران بودند. زنان انقلابی و آزادی‌خواه در عصر مشروطه «با سوز و گداز از استقلال میهن و لزوم تقویت مشروطیت ایران و همکاری با مشروطه‌خواهان سخن می‌گفتند. از آن‌جا که بدبختی‌های ملت را نتیجه نفوذ خارجی‌ها می‌دانستند با وارد کردن امتعه خارجی، قرض گرفتن از بیگانگان و هرگونه عملی که باعث دخالت آن‌ها در امور داخلی بشود مخالف بودند.»^۸

در اولتیماتوم روسیه برای اخراج مورگان شوستر، گروهی از زنان از شهرهای اصفهان، قزوین و تبریز به سمت تهران حرکت کرده و با تظاهرات و صدور بیانیه، عموم زنان ایرانی را به مقاومت در برابر اولتیماتوم فراخواندند و حتی «۳۰۰ نفر از زنان از خانه و حرمسرا خارج شدند، در صف‌های منظم با اراده تزلزل‌ناپذیر در حالی که چادرهای سیاه بر سر و نقاب‌های مشبک سفید بر روی داشتند، به طرف مجلس رهسپار شدند. بسیاری از آن‌ها در زیر لباس یا آستین طپانچه یا کارد و قمه پنهان کرده بودند و چند نفر با بیانات آتشین سخنرانی کردند و گفتند اگر وکلای مجلس در انجام فرایض خود و محافظت از شرف ملت ایران تردید کنند، ما مردان و فرزندان خود را کشته و اجسادشان را همین جا خواهیم افکند.»^۹

اولین مدرسه نسوان همزمان با برقراری مشروطه با نام دوشیزگان و به مدیریت بی‌بی خانم شروع به فعالیت کرد. نخستین تلاش برای ایجاد مدارس دخترانه با واکنش شدید سنت‌گرایان افراطی مواجه شد. مدرسه ملی دوشیزگان با برخوردهای مختلف سنت‌گرایان افراطی به تعطیلی کشانیده شد. مدرسه دخترانه پرورش نیز که توسط طوبی رشدیه در

سال ۱۲۸۲ شمسی تاسیس شد، در چهارمین روز فعالیت خود تعطیل شد. به باور سنت‌گرایان افراطی، آموزش زنان با نقش‌های سنتی آنان مثل خانه‌داری، شوهرداری و بچه‌داری منافات داشته و موجب برهم خوردن نظام خانواده و نظم اجتماعی می‌شد. آن‌ها دختران مدرسه را متهم به بی‌اخلاقی و هتک حرمت خانوادگی و حتی مذهبی می‌کردند. به ناچار مسئولان مدارس، نام مدارس را برای جلوگیری یا کاهش مخالفت‌های سنت‌گرایان افراطی، عفاف، حجاب، ناموس و عصمت می‌گذاشتند.

اولین نشریه زنان نیز با نام دانش به مدیریت خانم دکتر کحال و به صورت هفتگی منتشر شد. هدف این نشریه که از ۱۰ رمضان ۱۳۲۸ قمری منتشر شد، بیشتر تربیت زنان و امور اخلاقی و بچه‌داری و خانه‌داری بود. بیشتر روزنامه‌های بعدی نیز هدفشان به‌طور عمده فرهنگی و آگاه‌سازی زنان بود. روزنامه شکوفه که به مدیریت خانم مزین‌السلطنه در سال ۱۳۲۹ قمری منتشر شد و نیز روزنامه‌های زبان زنان به مدیریت خانم صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان و روزنامه بانوان به مدیریت طوبی رشیدیه دختر میرزا حسن رشیدیه، از اولین نشریات زنان ایرانی بود که در بیداری نسبی زنان و دفاع از حقوق آنان نقش داشت. ۱۰

در روند شکل‌گیری و تکاپوهای پیشگامان جنبش زنان در ایران، مقاومت و مخالفت فرهنگ مردسالارانه، مذهبی و سنت‌گرایان افراطی و جزم‌اندیش، فراگیر نبودن این جنبش و محدود بودن آن به شهرهای بزرگ و نیز نبود تصور چندان مشخص و مدون زنان فعال سیاسی و اجتماعی از مطالبات مستقل خود، از جمله مهم‌ترین تنگناها و موانع بیرونی و درونی جنبش زنان بود. طرح برخی مطالبات محدود در راستای حقوق و آزادی‌های زنان در ایران عصر قاجاریه هنوز با یک جنبش مستقل، سازمان‌یافته و فراگیر دارای انگیزه‌های زنانه در جهت احقاق حقوق زنان به معنای خاص کلمه فاصله داشت. اما با وجود همه محدودیت‌ها و تنگناهای جنبش زنان ایرانی عصر قاجار، این جنبش با تداوم و گسترش تدریجی کمی و کیفی فعالیت‌ها و اقدامات اعضای آن بویژه از اواخر عصر قاجار و در سال‌های انقلاب مشروطیت، بتدریج رنگ و بوی زنانه‌تر به خود گرفت و از استقلال نسبی در زمینه بسیج سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان برخوردار شد.

جنبش زنان ایرانی عصر قاجار که زاینده احساس تازه ملی و اشتیاق شدید به حقوق فردی و اجتماعی و بازتابی از تحول تدریجی آگاهی‌های فزاینده فردی و اجتماعی زنان ایرانی بود، با تلفیقی از عوامل و مبانی موثر مذهبی، ملی و اندیشه‌های جدید غربی، به تداوم و گسترش و تعمیق نسبی و معنادارتر شدن جنبش زنان ایران برای طرح و پیگیری‌های پاره‌ای از حقوق و مطالبات جدید زنان ایرانی در حوزه‌های مختلف سیاست، فرهنگ و اجتماع انجامید. در واقع جنبش زنان ایرانی عصر قاجاریه هر چند که تحت فشار ذهنیت و فرهنگ مردسالارانه جامعه ایرانی آن روز و محدودیت‌های ناشی از آن قرار داشت، اما علاوه بر اراده خود برای مشارکت هرچه فعال‌تر در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه ایرانی، نشان داد که به اندیشه ضرورت تحول در موقعیت و نقش زنان در جامعه وفادار و برای گام نهادن به تجربه‌ای جدید در راه خود آگاهی و طرح و پیگیری مطالبات جدید برای دفاع از حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی زن ایرانی مصمم است.

قبل از این، تشکلات زنان با نام‌های مختلفی نظیر «شرکت خواتین اصفهان» (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰)، «شرکت آزمایش بانوان» به مدیریت صدیقه دولت‌آبادی (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۳)، «بیک سعادت نسوان در رشت»، «جمعیت بیداری نسوان» در تهران و «جمعیت نسوان وطن‌خواه» به مدیریت محترم اسکندری (۱۳۰۷) فعالیت می‌کردند.

طبق منابع موجود، اولین روزنامه‌ای که برای زنان چاپ شد، دانش به مدیریت خانم دکتر کحال بود که از سال ۱۳۲۸ ه. ق. به صورت هفتگی منتشر می‌شد. در صفحه اول روزنامه اهداف آن این‌گونه ذکر شده بود: «روزنامه‌ای است

اخلاقی، علم‌خانه‌داری، بچه‌داری، شوهرداری، مفید به حال دختران و نسوان و به‌کلی از پلتیک و سیاست مملکتی سخنی نمی‌راند.»^{۱۱}

در سرمقاله شماره اول، به حقوق و برتری مادری، اخلاق‌مند شدن مادران، امکان تحصیل علوم جدید از طریق روزنامه‌ها توسط زنان بزرگسال اشاره شده و در آخر اضافه شده است: «خانم‌هایی که سواد خواندن ندارند، بر آقایان محترم فرض است که این جریده را برای آن‌ها هر هفته بخوانند تا آن‌ها نیز از این فیض محروم نمانند، بلکه همین معنی سبب شود که تحصیل سواد نیز بفرمایند.»^{۱۲}

این روزنامه، با وجود این‌که اولین تجربه زنان در روزنامه‌نگاری بود، تا حدود زیادی در برآورده ساختن اهدافی که در ابتدای انتشار، بدان‌ها اشاره شده بود، موفق عمل کرد و در شناساندن زنان به اجتماع، گام‌های مؤثری برداشت که از این جهت، قابل توجه است.^{۱۳}

دومین روزنامه‌ای که توسط زنان چاپ و منتشر می‌شد، روزنامه مصور شکوفه بود که در سال ۱۳۳۱ ه.ق به مدیریت مریم عمید(مزمین‌السلطنه)، رئیس مدرسه مزینیه منتشر شد. موضوع روزنامه در صفحه اول این‌گونه آمده است: «روزنامه‌ای است اخلاقی، ادبی، حفظ‌الصحه اطفال، خانه‌داری، بچه‌داری، مسلک مستقیمش تربیت دوشیزگان و تصفیه اخلاقی زنان، راجع به مدارس نسوان، عجالت ماهی دو نمره طبع می‌شود»^{۱۴}

بیش‌تر مقالات و مطالب شکوفه به مدارس زنان، طرز امتحان آنان، و سایر امور مربوط به زنان و دوشیزگان مربوط بود.^{۱۵}

از جمله مطالب مندرج در روزنامه شکوفه، مقاله‌ای است با عنوان «آگاهی یا حقیقت مطلب» که در آن، نویسنده ضمن برشمردن مزایا و عوارض تربیت و عدم تربیت زنان، ایجاد احساساتی چون حب وطن، خدمت به نوع، شرف ملی، افتخار مذهبی، فداکاری در راه استقلال وطن را در گرو وجود مادران عالمه می‌داند.^{۱۶}

روزنامه شکوفه، اخبار و مقالاتی را نیز در مورد زنان جهان منعکس می‌کرد، مثل «نخستین قونفره نسوان»، «نمایش زنانه در لندن» و «مقایسه حالات زنان اروپایی با زنان ایرانی که نشانگر آگاهی نویسندگان روزنامه از اوضاع و احوال بین‌المللی بود.

از دیگر مباحثی که در روزنامه شکوفه مطرح می‌شد، توجه به امور اقتصادی است، در مطلبی که با عنوان «لایحه‌ای است که از انجمن همت خواتین و خانم‌های مدیرات مدارس نسوان درج شده است»، به تشکیل انجمن همت خواتین در جهت ترویج اشیاء داخلی و ترقی صنایع و هنرهای دستی دختران و شاگردان مدارس اشاره شده است.

لغو قانون کشف حجاب

در سال ۱۳۲۰ که رضاشاه ایران را ترک کرد اجرای قانون کشف حجاب سریعاً فراموش شد. حتی وزارت فرهنگ حکم داد از ورود زنان بی‌حجاب به دانشگاه جلوگیری شود و معلمان زن مدرسه‌ها و استادان زن دانشگاه‌ها مجبور شدند با حجاب به کلاس درس بروند. در تهران و سایر شهرها دختران دانش‌آموز و زنان حجاب را دوباره برسر گذاشتند. برخی حجاب اجباری جمهوری اسلامی را یکی از نتایج کشف حجاب اجباری دوره رضاشاه دانسته‌اند.

پس از روی کار آمدن محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۲۰ش، گروهی از زنان که از فشار حکومت پدرش سخت به ستوه آمده بودند، در مخالفت با کشف حجاب، در معابر عمومی با چادر ظاهر شدند و ماموران حکومتی هم با وجود وجود قانون کشف حجاب چندان که باید با آنان مقابله نمی‌کردند. در مهرماه همان سال سیدابوالقاسم کاشانی طی نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت خواهان کم کردن فشار بر زنان محجبه شد. در سال ۱۳۲۳ش نیز سیدحسین طباطبایی قمی از مراجع

وقت، نامه‌ای به شاه جدید نوشت و از وی خواست کشف حجاب اجباری را لغو کند. سرانجام با مخالفت علما و مقاومت مردم، قانون کشف حجاب لغو گردید.

«پدرم دستور منع حجاب را صادر کرد. بموجب این دستور هیچ زن و یا دوشیزه‌ای حق پوشیدن چادر و نقاب را نداشت و اگر زنی با روبنده و چادر پیدا می‌شد پاسبان از وی تقاضا می‌کرد که روبند خود را بردارد و اگر امتناع می‌کرد جبرا چادر او را برمی‌داشتند و تا زمانی‌که پدرم سلطنت می‌کرد در سراسر کشور این منع برقرار بود.»

عصمت‌الملوک دولتشاهی همسر سوم رضاشاه درباره کشف حجاب می‌گوید: «در آن زمان، کلیه طبقات مردم پایبند به اصول اخلاقی خاصی بودند. خانم‌ها در کوچه و خیابان کمتر رفت و آمد می‌کردند. مسئله چادر نبود و اکثر زنان در آن روزگار چاقچور داشتند که نوعی روبنده بود. در چنان اوضاع و احوالی یک‌دفعه، با زور و اعمال قدرت، دستور رفع حجاب داده شد. به همین دلیل هم با عکس‌العمل شدید مردم روبه‌رو شد. یادم می‌آید ما حتی موقعی که در اتومبیل نشسته بودیم و حجاب نداشتیم، از دیدن عابران خجالت می‌کشیدیم. این موضوع، مربوط به طبقه خاصی نبود و عموم مردم از این دستور بدون مطالعه در رنج و عذاب بودند. آن روزها رضاشاه دستور داده بود که همه ما باید بی‌حجاب باشیم. این کار اول بسیار مشکل بود؛ خجالت می‌کشیدیم و خیلی ناراحت بودیم. اوایل کلاه پوست سرمان می‌گذاشتیم و پالتو پوست با یقه بلند می‌پوشیدیم. سعی می‌کردیم کمتر در انظار ظاهر شویم و به همین دلیل اغلب به بیرون شهر می‌رفتیم. یادم می‌آید در آن روزها معمولا به باغ حسام‌السلطنه در اکبرآباد می‌رفتم تا ناچار نباشم در انظار عموم مردم بی‌حجاب باشم. چون از خودمان اختیار نداشتیم مجبور به اطاعت از دستور شده بودیم.»

در میان همسران رجال و امراء، محدود زنانی هم بودند که با قضیه‌ی کشف حجاب همگام نبودند. همسر مخبرالسلطنه و همسر صدرااشراف وزیر عدلیه‌ی رضاشاه با کشف حجاب میانه‌ای نداشتند. همسر صدرااشراف پس از آن‌که به اجبار در مراسم مربوط به کشف حجاب، به‌عنوان میزبان شرکت کرد، از شدت ناراحتی چنان بیمار شد که دیگر از خانه بیرون نیامد و تا یک سال بعد درگذشت و جنازه‌ی او را از خانه بیرون بردند.

صدر الاشراف ماجرای کشف حجاب و مرگ همسرش را در کتاب خاطرات خود این‌طور روایت می‌کند: «شاه برای این که مردم عادت کنند امر کرد وزراء هر کدام در وزارتخانه خود یا در کلوب ایران جشن بگیرند و از افراد آن وزارتخانه و رجال دعوت کنند که با خانم‌های خود در آن جشن حاضر شوند. ابتدا در وزارت جنگ این امر اجرا شد و خود شاه هم در آن جشن حاضر شد، زن‌های افسران طوعا و کرها حاضر شدند و سایر وزرا هم شروع کردند. همین که یکی دو وزارتخانه جشن گرفت روزی شاه در هیأت دولت گفت وسیله‌ای فراهم بیاورید که من خودم هم با دخترهای خود بدون حجاب حاضر شوم.»

چگونگی به قدرت رسیدن رضا خان

رضا تا سن چهارده سالگی هیچ آموزشی ندید و حتی سواد خواندن و نوشتن را یاد نگرفت و از سن ده سالگی سرکشی او آغاز شد. در ۱۳۰۹ه.ق که تازه به سن پانزده سالگی رسیده بود نصرالله خان عموی او را به‌عنوان قزاق پیاده به فوج سوادکوه سپرد و قرار بر این شد هر قزاقی که بیمار یا غائب می‌شود به جای او رضا وارد صف شود. رضا فقط دو جیره غذا در روز دریافت می‌داشت و حقوقی به وی پرداخت نمی‌شد.

دو سال بدین منوال در فوج سوادکوه خدمت کرد. بی‌باکی و رشادتش مورد توجه واقع شد و به‌طور رسمی در فوج با ماهی سه تومان استخدام گردید و فوج اسبی در اختیار او قرار داد. غالبا حفاظت راه ساری و فیروزکوه با او و سه قزاق دیگر بود. در ۱۳۱۳ه.ق که ناصرالدین شاه در زوایه حضرت عبدالعظیم به قتل رسید، میرزا علی اصغر خان

امین السلطان صدراعظم برای حفظ پایتخت تدابیری اتخاذ نمود از جمله فوج سوادکوه را که ابوابجمعی او بود به تهران فرا خواند. فوج سوادکوه پس از سه روز وارد تهران شده و حفاظت سفارتخانه‌ها و بانک‌های خارجی، موسسات دولتی به این فوج سپرده شد. رضاخان قزاق سرکش و تندرو مدتی محافظ یکی از سفارتخانه‌ها بود. قریب سه سال در سفارت هلند و همان مدت در سفارت بلژیک نگهبانی می‌داد.

پس از انقلاب مشروطیت، سیاست‌های انگلیس و روس در ایران، بر پایه قرارداد معروف ۱۹۰۷م، اجرا می‌شد. با وقوع انقلاب بلشویکی در روسیه و تغییر سیاست خارجی آن دولت و لغو قراردادهای دوره تزاری، دولت بلشویکی سیاست عدم مداخله در ایران را پیشه کرد و در نتیجه، دولت انگلیس برای مداخله در امور ایران بی‌رقیب ماند و در صدد برآمد تا سلطه و نفوذ خود را بر سراسر ایران گسترش دهد.

درباره چگونگی تامین منافع و نفوذ بریتانیا در ایران، در شرایط پس از جنگ جهانی اول، دو گرایش در هیات حاکمه بریتانیا وجود داشت که اگر چه در استقرار دولتی متمرکز و مقتدر در ایران، همراهی بودند اما در چگونگی تحقق این امر با یکدیگر اختلاف‌نظر داشتند.

جناح وزارت امور خارجه به رهبری «جورج کرزن» بر اجرای قرارداد ۱۹۱۹ و حضور نظامیان انگلیس برای ضمانت اجرای آن قرارداد تاکید داشت و جناح وزارت جنگ به رهبری «وینستون چرچیل»، خروج نظامیان انگلیس و استقرار یک دولت مقتدر مرکزی از طریق کودتا را پی می‌گرفت.

همزمان با ظهور نشانه‌های شکست قرارداد ۱۹۱۹ در نتیجه مخالفت عمومی ایرانیان و دولت‌های خارجی، جناح وزارت جنگ بر فعالیت‌های خود افزود و در این راستا، «ژنرال آیرونساید» در اوایل مهر ۱۲۹۹ش، وارد ایران شد تا ببیند که «در قبال اوضاع کنونی ایران چه اقدامی صلاح است و چه باید کرد؟»

هنگامی‌که همه راه‌های توفیق به روی قرارداد ۱۹۱۹ بسته شد و نیروهای انگلیس هم می‌بایست در بهار ۱۳۰۰ش، ایران را ترک می‌کردند، دو طرح از سوی جناح نظامی مورد بررسی قرار گرفت: یکی تأسیس «فدراسیون جنوب ایران» و دیگری تصرف تهران با کودتای نظامی. طرح فدراسیون جنوب با مخالفت دفتر هند و خزانه‌داری انگلیس روبه‌رو شد و بنابراین طرح کودتا در دستور کار قرار گرفت. «آیرونساید»، بر این باور بود که دیکتاتوری نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد.

برای اجرای این طرح، بسترسازی‌های لازم انجام گرفت. از یک‌سو، افکار عمومی را از احتمال حمله بلشویک‌ها و وقوع انقلاب کمونیستی در کشور به وحشت انداختند، به‌گونه‌ای که «احمد شاه» و بسیاری از مردم قصد ترک تهران را داشتند، و از سوی دیگر به شناسایی نیروهای مجری کودتا پرداختند.

در سال ۱۹۲۰، هنگامی‌که احمد شاه به لندن رفت هیچ‌ا حدی با او مخالفت نکرد، زیرا در آن زمان در کشور هیچ‌کاره بود؛ چراکه در حکومت مشروطه تا زمانی‌که مجلس نبود، شاه نمی‌توانست کاری کند. شاه یک مقام غیرمسئول بود. برای انگلیسی‌ها نفت ایران مهم بود. پول نفت خوزستان از سال ۹۱ به جیب انگلستان سرازیر می‌شد. به گفته چرچیل «ما روی امواج نفت به پیروزی رسیدیم؛ نفت ایران و سرزمین هندوستان.»

در چنین شرایطی، رضاخانی را پیدا کردند که نه اهل سیاست است و نه یک حماسه ملی را برای خودش قائل است. خسرو معتضد، مورخ می‌گوید: «رضا خان فردی فقیر و بی‌چیز بود و از سیاست چیزی نمی‌فهمید و تنها به هدف نگهداری قزاق‌ها به میدان آمد و معتقد بودند که اگر قزاقخانه از بین برود آن‌ها بیچاره می‌شوند.»

در اواخر سال ۱۹۲۰ میلادی، انگلستان تصمیم گرفت، به‌خاطر مخارج زیاد، نیروهایش را از شمال ایران خارج کند. به همین مناسبت ژنرال لرد آبرونساید، فرمانده نیروهای متفقین در شمال روسیه به ایران آمد تا بر این نقل و انتقال نظارت کند. انگلیسی‌ها برای آسان‌تر شدن کارشان در ایران به دنبال ایجاد یک حکومت مقتدر نظامی می‌روند. آبرونساید بارها از اردوی قزاقان بازدید می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که رضاخان مسلماً بهترین است. آبرونساید پس از این شناخت از رضاخان، اعتقاد یافت که «نباید این سربازان و افسران را در این‌جا نگه داشت. بلکه باید رامشان را به سوی تهران، پیش از آن‌که من از صحنه خارج شوم باز گذاشت. در واقع یک دیکتاتور نظامی در ایران تمام اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد»

آبرونساید در گزارش خود می‌نویسد «رضاخان عجله دارد که وارد عمل شود. او از بیکاری خسته شده است.» ملاقات نهایی میان رضاخان و آبرونساید در ۲۳ دی‌ماه ۱۲۹۹ در گراند هتل قزوین برگزار شد و سوم اسفند همان سال کودتا انجام شد. ۱۷

«آبرونساید» در کمتر از چهار ماه رضاخان را از فرماندهی یک آتریاد به فرماندهی کل قزاق ترفیع داد. او در خاطراتش می‌نویسد: «با رضا گفت‌وگو کردم و ماموریتش را به او تفهیم کردم و با او شرط کردم که به بریتانیا خیانت نکند و شاه را هم از سلطنت خلع نکند. رضا هر دو شرط را با خوشرویی پذیرفت، من دست او را فشردم و به «اسمایس» گفتم بگذار به تدریج راه بیفتد.

آبرونساید، همچنین می‌نویسد که گفت‌وگوهایم با رضاخان را به نرم‌ن گفتم و با او ترتیب دادم تا تاریخ روزی را قطعی کند که قزاق‌های ایرانی از سرپرستی ما خارج می‌شوند، یعنی عملیات کودتا را شروع کنند.

در راستای این فرایند، هم‌زمان با این‌که به رضاخان اجازه شد که به‌تدریج راه بیفتد، در تهران نیز از سوی سفارت بریتانیا اقداماتی انجام می‌گرفت تا مدیریت سیاسی کودتا تعیین و فعال شود و ژاندارمری از هرگونه اقدامی برای جلوگیری از قزاق‌ها بازداشته شود. در نتیجه چنین هماهنگی‌هایی بود که نیروهای قزاق به فرماندهی رضاخان از قزوین عازم تهران شدند، در نزدیکی تهران «سیدضیاءالدین طباطبایی» هم به آن‌ها پیوست و آن‌ها سرانجام در سحرگاه سوم اسفند ۱۲۹۹ ش، وارد تهران شدند.

ژنرال اسمایس و آبرون ساید از بغداد با هواپیما به تهران آمدند و در آذر ماه ۱۲۹۹ با رضا خان دیدار کردند و وی به پشت‌گرمی انگلیسی‌ها کودتا را انجام داد. یک کودتای عجیب با ۱۵۰۰ سرباز که از بانک شاهنشاهی به آن‌ها پول می‌دادند و برای این‌که قزاق‌ها به عشق پول و این‌که کشور به دست کمونیست‌ها نیفتد کودتا کردند. احمدشاه برکنار و رضا خان میرپنج به‌عنوان سردار سپه حکومت را در دست گرفت.

رضاخان ابتدای روی‌کارآمدن به‌عنوان نجات‌دهنده ایران از آشوب و هرج و مرج در نظرها جلوه‌گر شد. کودتای اسفند ۱۲۹۹ را که مقدمه‌ای برای سيطرة رضاخان قزاق بر امور ایران است، به منظور سامان دادن جامعه هرج و مرج زده مشروطه در نظرها آوردند. اعلامیه‌هایی که توسط کودتاگران در این ایام صادر شد همگی به این مطلب اشاره داشت. به نظر برخی رضاخان آمده بود تا آرمان‌های انقلاب مشروطیت ایران را جامه عمل بپوشاند. یعنی آرمان مبارزه با استبداد و استعمار و احیای استقلال گذشته ایران.

«کاترین ان‌لن‌تون» ایران‌شناس انگلیسی، در گزارش محرمانه برای وزارت خارجه انگلیس درباره رضاخان می‌نویسد: «او انسانی است که احمد شاه را بیرون کرده است او که سرشار از جاه‌طلبی است ایران را از تجزیه شدن و فرو رفتن در مرداب ناکارآمدی به استقلال حقیقی رساند اما در میان مردم محبوبیت ندارد مردم از او می‌ترسند او را نمی‌توان آدم حسابی دانست و دهن‌بین و ظاهربین است سیاست خارجی را نمی‌فهمد و هر افسری که لایق بود را بازنشسته

می‌کرد زیرا محبوبیت ندارد که در شرایط سخت روی وفاداری آن‌ها حساب کند رضا شاه برای رسیدن به ثروت تشنه و حریص است از هر وسیله‌ای برای دستیابی به زمین و پول استفاده می‌کند در مصرف تریاک و نوشیدن مشروبات داخلی زیاده‌روی می‌کند از وقتی شاه شده سخت‌گیرتر و خود بزرگبین‌تر شده است خودش نیز از وحشت خالی نیست در رختخواب چند اسلحه دارد در برابر اشخاص که وهم توطئه کرده‌اند هیچ رحمی نداد و این بدگمانی کافی است که اگر نکشد حبس ابد در انتظار آن‌ها است هر چه‌قدر رفتار با مردم خود را می‌داند از خارج از کشور چیز زیادی نمی‌داند هزینه‌های هنگفتی برای احداث راه‌آهن و تداوم آن صرف کرد اشتهايش برای زمین‌خواری سیری‌ناپذیر است.»

پیروزی انقلاب مشروطه سال ۱۳۲۴ ق ۱۲۸۵-ش، موجی از شادی را در سراسر کشور ایجاد کرد و به همین مناسبت در تهران و سایر شهرهای بزرگ جشن‌هایی برپا شد این تازه آغاز راهی دشوار بود که سرانجام نیز نتایج مورد نظر عموم مردم را به دنبال نداشت. عدم هماهنگی و انسجام میان رهبران مشروطه و تضاد منافع آن‌ها در کنار تحریکات محمدعلی‌شاه و درباریان که حاضر به تقسیم قدرت نبودند و دخالت‌های روسیه و انگلستان، کشور را عرصه درگیری‌ها و کشمکش‌هایی ساخت که پس از فراز و نشیب‌های فراوان و گذشت ۱۰ تا ۱۵ سال به سقوط سلسله قاجار در ۹ آبان ۱۳۰۴ و روی کار آمدن دیکتاتوری رضاشاه منجر شد.

انقلاب مشروطه با اهداف متعددی از جمله تشکیل مجلس قانون‌گذاری، برخورداری افراد جامعه از حقوق قانونی، ایجاد نظام دموکراتیک و تقسیم قدرت آغاز و پیش رفت. پس از پیروزی انقلاب مشروطه اگرچه برخی از این اهداف چون تشکیل مجلس شورای ملی تحقق یافتند، اما درگیری‌های داخلی و دخالت‌های خارجی منجر به هرج و مرج شدیدی شده و تنش‌های اقتصادی و سیاسی، کشور را در آستانه از هم گسیختگی قرارداد. دولت مرکزی جز در تهران و نواحی اطراف آن قدرت نداشت و نمی‌توانست برای برقراری امنیت در کشور اقدامی انجام دهد، هرج و مرج و آشفتگی‌ها در کشور با شروع جنگ جهانی اول و ورود نیروهای خارجی به ایران شدت بیشتری یافت. ۱۸

سال ۱۲۰۴ ش- ۱۹۱۵ م نیروهای متخاصم از هر طرف به خاک ایران وارد شدند، دولت ایران که از همان ابتدا در جنگ اعلان بی‌طرفی کرده بود قادر نبود در برابر این تجاوزات کاری صورت دهد. دخالت خارجی و اختلاف میان سازمان‌های سیاسی داخلی باعث شد در زمان ریاست‌الوزرای مستوفی‌الممالک عده‌ای از مخالفان دولت‌های روسیه و انگلستان همراه تعداد زیادی از نمایندگان مجلس شورای ملی از تهران خارج شوند. آن‌ها ابتدا به قم و سپس به کرمانشاه رفتند و آنجا با کمک المان و عثمانی حکومت موقت تشکیل دادند. اگرچه مهاجران در تلاش برای حفظ استقلال ایران بودند، اما اقدامات آن‌ها با تحریک دولت‌های روسیه و انگلیس و ایجاد چنددستگی میان سیاسیون ایران بر وخامت اوضاع افزود. سرانجام سال ۱۹۱۸ م جنگ جهانی اول با شکست المان و عثمانی به پایان رسید. ایران که با توجه به موقعیت مهم جغرافیایی خود و حضور نیروهای بیگانه ناخواسته درگیر این جنگ شده بود پس از پایان جنگ نعمت‌ها سودی نبرد، بلکه دولت‌های پیروز حتی به نمایندگان ایران که در جریان جنگ متحمل خسارات فراوان اقتصادی و اجتماعی شده بود، اجازه حضور در کنفرانس صلح ورسای را نیز ندادند. ۱۹

دوران پس از جنگ جهانی اول، یکی از آشفته‌ترین و بی‌ثبات‌ترین دوره‌های تاریخی ایران بود. احمدشاه تمایلی به امور سیاسی نشان نمی‌داد، دولت‌های مشروطه قدرت و توانایی لازم را در اختیار نداشته و بسرعت تغییر می‌کردند، امنیت داخلی از میان رفته بود، نیروی نظامی منسجم و کارآمدی در کشور وجود نداشت، اوضاع اقتصادی بسیار نامناسب بود و مردم در نهایت فقر و ناامیدی زندگی می‌کردند و حضور نیروهای بیگانه در نقاط مختلف کشور نیز استقلال ایران را به شدت تحت‌الشعاع قرار داده بود. ۲۰

با توجه به خلا قدرتی که در این زمان در ایران وجود داشت برخی نیروهای انقلابی در نقاط مختلف کشور چون گیلان و آذربایجان قدرت گرفتند و در برابر دولت مرکزی قیام کردند و زمزمه‌هایی مبنی بر استقلال و جدایی این مناطق به گوش می‌رسید. در سایر نقاط چون کردستان، خوزستان و بلوچستان، ایلات و طوایف با استفاده از ضعف دولت مرکزی در صدد احیای قدرت خود بودند و به مانعی جدی برای ایجاد دولت متمرکز و قدرتمند در ایران تبدیل شده بودند. با توجه به این شرایط تمامیت ارضی ایران به شدت در معرض خطر بود. ۲۱

و دولت‌هایی که در تهران روی کار می‌آمدند همواره با مشکلات شدید مالی مواجه بوده و تشکیلات اداری کارایی چندانی نداشت. ۲۲

در چنین اوضاع آشفته‌ای برقراری امنیت و ثبات در ایران به آرزویی دست‌نیافتنی تبدیل شده بود و افراد آزادی‌خواه در تلاش بودند زمینه مناسبی برای ایجاد دولتی مقتدر در ایران فراهم سازند تا با ایجاد امنیت به رونق تجارت، کشاورزی و رفاه در جامعه بپردازد. ۲۳

از سوی دیگر، پیروزی انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷م، شکل‌گیری قیام‌های ضدانگلیسی در آذربایجان و گیلان و حمایت دولت جدید روسیه از آن‌ها، منافع سیاسی و اقتصادی انگلیس در ایران را به شدت در معرض خطر قرار داده بود و امکان داشت به علت نبود نیروی بازدارنده داخلی و آشفتگی اوضاع اجتماعی و اقتصادی، زمینه مناسبی برای نفوذ و گسترش افکار کمونیستی در ایران و به تبع آن در سایر نقاط آسیا به‌خصوص هند فراهم شود. دولت انگلستان برای سامان دادن به این شرایط ابتدا سعی کرد با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ کنترل امور را در اختیار بگیرد، اما مخالفت‌های شدیدی علیه این قرارداد در داخل و خارج از ایران و حتی در انگلستان ایجاد شد. ۲۴

پس از این، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند با انجام کودتایی قدرت را در اختیار بگیرند. سیدضیاءالدین طباطبایی برای رهبری سیاسی کودتا انتخاب شد و برای تامین نیروی نظامی کودتا هم نیروهای قزاق که تا حدودی مورد اطمینان انگلیسی‌ها بودند در نظر گرفته شدند. به همین منظور ژنرال آبرون ساید با نیروهای قزاق مستقر در منطقه آق‌بابا تماس گرفت و سرانجام یکی از افسران قزاق به نام رضاخان میرپنج برای شرکت در کودتا انتخاب شد. ۲۵

پس از انجام کارهای لازم در اول اسفند ۱۲۹۹ش نیروهای قزاق با همراهی سیدضیاء به سمت تهران حرکت کردند و با توجه به این که با مقاومت جدی مواجه نشدند به راحتی وارد تهران شدند. در پی این اتفاقات در روز سوم اسفند ۱۲۹۹، احمدشاه طی فرمانی سیدضیاءالدین طباطبایی را به ریاست‌الوزرای ایران انتخاب کرد و رضاخان میرپنج نیز به فرماندهی دیویزیون قزاق منصوب شد. ۲۶

اگر چه عمر کابینه سیدضیاء بسیار کوتاه بود، اما يك دستاورد مهم داشت و آن ورود رضاخان به عرصه سیاست ایران بود. او که در تمامی کابینه‌های بعدی وزارت جنگ را در اختیار داشت، در آبان ماه ۱۳۰۲ شمسی به ریاست‌الوزرای دست یافت. ۲۷

مجلس ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ رای به انقراض سلطنت قاجار داد و مصوب کرد با تشکیل مجلس موسسان درباره آینده کشور تصمیم‌گیری شود هم‌چنین تا پایان کار مجلس موسسان، حکومت موقت کشور را به رضاخان سپرد. شرایط بین‌المللی نیز تاثیر مناسبی در قدرت‌یابی رضاخان داشت؛ پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹، دولت انگلستان خواهان ایجاد حکومت متمرکز و قدرتمندی در ایران بود تا هم از منافع انگلستان محافظت کند و هم مانع نفوذ شوروی و بلشویسم در منطقه بشود. ۲۸

از سویی دیگر دولت نوپای شوروی نیز خواهان ایجاد ثبات در ایران بود تا در صورت تجاوز احتمالی نیروهای غربی به خاک شوروی، مرزهای ایران محلی برای ورود نیروهای غربی به شوروی نباشد. با توجه به اهداف مشترکی که این

دو کشور در این برهه زمانی خاص درباره ایران داشتند در فوریه ۱۹۲۱-اسفند ۱۲۹۹ش پیمان دوستی میان دو کشور انگلستان و شوروی منعقد شد. در نتیجه این پیمان اواخر همان سال زمینه برای خروج نیروهای شوروی از گیلان فراهم شد. مسئله‌ای که به شکست جنبش‌های مختلف ایران منجر شد. شکست این جنبش‌ها به قدرت رضاخان سرعت بخشید و زمینه ایجاد حکومتی نظامی را در ایران فراهم کرد تا با حفظ یکپارچگی کشور و برقراری امنیت و نظم، منافع مورد نظر هر دو دولت انگلستان و شوروی را نیز تامین کند.

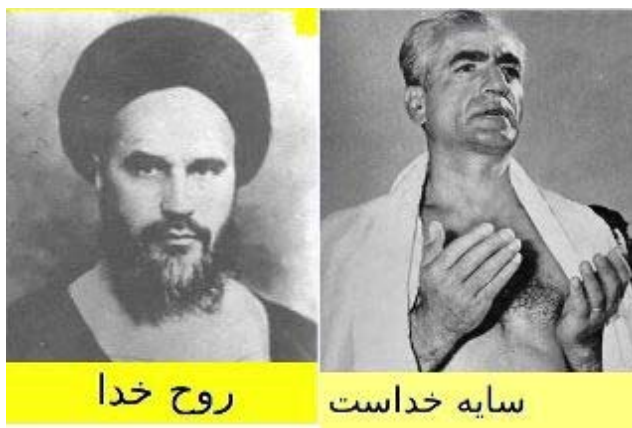
رضاخان که اهداف بلند پروازانه‌ای را دنبال می‌کرد علاوه بر برخورداری از شرایط مساعد بین‌المللی به لحاظ داخلی نیز دست به اقداماتی زد تا زمینه را برای دستیابی به قدرت مطلق در ایران فراهم کند. او برای رسیدن به این هدف ۳ مسئله را مورد توجه قرار داد.

تسلط کامل بر ارتش: رضاخان که مهم‌ترین راه کسب قدرت در ایران را ایجاد ارتشی منظم و وابسته به خود می‌دانست تمام تلاش خود را برای تقویت نهادهای کلیدی و تامین هزینه‌های ارتش معطوف ساخت. ۲۹ همچنین با انحلال ژاندارمری، نیروهای قزاق و سایر نظامیان را در ارتش جدید با لباس‌های متحدالشکل ادغام کرد که حدود ۴۰ هزار نفر نیرو داشت. ۳۰

کنترل و نفوذ بر مجلس شورای ملی: رضاخان در برابر مجلس شورای ملی و نمایندگان، رفتار محتاطانه‌ای در پیش گرفت، زیرا می‌دانست با جلب نظر نمایندگان و کنترل و نفوذ در مجلس می‌تواند بسیاری از کارها را انجام دهد. او با رفتاری متظاهرانه خود را مطیع مصوبات مجلس نشان می‌داد و به این شکل توانست حمایت بسیاری از نمایندگان را جلب کند. ۳۱

جلب نظر مردم و روحانیون: رضاخان از هر فرصتی برای جلب رضایت عامه مردم و روحانیون استفاده می‌کرد. او در زمان ریاست‌الوزرایی مشیرالدوله، هنگام عزاداری محرم در روز عاشورا همراه با دسته‌ای قزاق در بازار به عزاداری پرداخت، کاه بر سر خود می‌ریخت و در مجالس روضه‌خوانی شرکت می‌کرد زیرا می‌دانست چنین تظاهرات مذهبی تاثیر مناسبی بر عامه مردم دارد. ۳۲

با توجه به نفوذ رضاخان در میان نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی و در اواخر کار این مجلس، اکثریت نمایندگان با توجه به عملکرد ضعیف خاندان قاجار و حضور احمدشاه در اروپا در برابر خاندان قاجار قرار گرفته بودند و از گوشه و کنار کشور نیز درخواست‌هایی مبنی بر کناری احمدشاه به مجلس می‌رسید و روزنامه‌ها نیز با حرارت فراوان به این موضوع می‌پرداختند. به این شکل رضاخان با استفاده از همه امکاناتی که در اختیار داشت توانست با مهارت، تمام جریان‌ها را به گونه‌ای پیش ببرد تا با خلع سلطنت قاجار به رضاشاه تبدیل شود. سرانجام مجلس اوایل آبان ماه ۱۳۰۴ رای به انقراض سلطنت قاجار داد و مصوب کرد با تشکیل مجلس موسسان درباره آینده کشور تصمیم‌گیری شود، مجلس همچنین تا پایان کار مجلس موسسان، حکومت موقت کشور را به رضاخان سپرد. سرانجام منتخبین مجلس موسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ با اصلاح اصول سه‌گانه ۳۶، ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی با اکثریت کامل، سلطنت ایران را به رضاخان پهلوی و خاندان او واگذار کردند. ۳۳



تغییر سبک زندگی

تغییر سبک زندگی مردم جامعه، جز از طریق آگاهی‌بخشی به مردم و تبلیغ سبک زندگی آزادانه و آگاهانه و در وجه مقابل آن، بیان نکات منفی سبک زندگی در زیر اختناق و سنت‌های ارتجاعی و اجتماعی گذشته، بعضاً متعارض با فرهنگ جهان‌شمول انسانی و عمدتاً مظاهر و ارزش‌های انسانی سطحی و نازل است. بدون آگاهی و رشد فرهنگی و اجتماعی، توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی ماندگار و تثبیت‌شده در جامعه، امکان‌پذیر نیست. نباید از سرمایه‌گذاری در جهت آموزش و ارتقای فکری نیروهای انسانی جامعه غافل ماند. ضرورت جامعه آگاه آن است که فعالیت‌ها را بر برنامه‌های تبلیغی در جهت معرفی و ارائه سبک زندگی آزاد و برابر و مرفه و جهان‌شمول، متمرکز نماید تا از حوزه‌های مختلف تأثیرگذار بر رفتارهای اجتماعی، از نیل به نتیجه مورد انتظار، ناکام نماند. فرهنگ، هم زیر بنای توسعه و هم عامل آن و هم هدف و نتیجه توسعه تلقی شده است. فرهنگ هر ملتی نشانه هویت و استقلال اوست. نشاط و پویایی فرهنگ، نشان حیات و تکامل آن جامعه است.

همان‌طور که در تعریف فرهنگ می‌بینیم، می‌توان ادعا کرد که حوزه فرهنگ وسیع‌ترین حوزه فعالیت انسانی است. همه انسان‌ها خواسته ناخواسته در این حوزه وارد می‌شوند، در آن مشارکت دارند، از آن اثر می‌پذیرند و در آن اثر می‌گذارند. فرهنگ را انسان‌ها برای نیازمندی‌های متعدد خود می‌سازند و در عین حال خود ساخته شده و شکل‌گرفته به وسیله فرهنگ هستند. یعنی این‌که رابطه متقابل دائمی بین همه انسان‌ها و فرهنگ آن‌ها وجود دارد. همه انسان‌ها خواه ناخواه در عرصه فرهنگ فعالیت دارند و در تداوم و تغییر آن نقش ایفا می‌کنند. هرچند که احتمال دارد گاهی این نقش، ناآگاهانه و عمدتاً تقلیدی باشد.

شهروندی در زمره مفاهیمی است که از دل تجدد و فرهنگ انسان اجتماعی برخاسته است. از نیمه دوم قرن بیستم به بعد، تحولاتی در سطح جهانی شکل گرفت از جمله، شکست نظریه‌ها و برنامه‌های توسعه اقتصادی، ظهور نظریه‌ها و برنامه‌ریزی‌های توسعه فرهنگ‌گرا، ظهور تکنولوژی‌های ارتباطی مانند تلویزیون، ماهواره، اینترنت و اهمیت یافتن رسانه‌ها، ظهور صنایع فرهنگی مانند صنعت توریسم و صنعت علم، ظهور شهروندی فرهنگی، فرهنگی شدن امر سیاسی، روابط و هوش مصنوعی که، این تحولات توجه به فرهنگ و مباحث فرهنگی، پدیده‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی را موجب شده است.

پیشینه تاریخی توسعه و تکوین پدیده شهروندی را می‌توان به دو بخش بلند مدت: «از دولت شهر آتن در یونان باستان تا امپراتوری روم باستان و قرون وسطی در غرب» و یک پیشینه تاریخی کوتاه مدت: «از رنسانس تا عصر روشنگری

در سده ۱۸ و دوران تاریخی معاصر در سده ۲۰ است»، تقسیم کرد که نقاط عطف آن آتن سده چهارم، دوره رنسانس و انقلاب فرانسه است.

البته بر اساس تحقیقات و یافته‌های دانشمندان و تاریخ‌دانان، با ظهور دموکراسی در دولت‌شهرهای یونان، شهروندی به‌معنای برخورداری از حقوق و وظایف و مشارکت فعال مطرح شد. از نظر ارسطو یک فرد زمانی شهروند قلمداد می‌شد که می‌توانست به‌طور چرخشی و نوبتی در حکمراندن و اطاعت کردن سهیم باشد. در دولت‌شهرهای دموکراتیک یونان، فقط مردان آزاد متولد همان جا شهروند محسوب می‌شدند و زنان، بردگان، کودکان و خارجیان ساکن آن‌جا شهروند به حساب نمی‌آمدند. بنابراین، مفهوم شهروندی در یونان قدیم، نموداری از دموکراسی است که در معیارهای فعلی عنوان «دیکتاتوری اقلیت‌های عصر کنونی و در اوج سرمایه‌داری» به خود می‌گیرد.

با گسترش امپراتوری روم و رشد آن از واحدهای کوچک دموکراسی مستقیم به جامعه وسیع‌تر، شهروندی معنای جدیدی یافت. حق شهروندی به بیگانگان شکست خورده و افشار پایین‌تر به‌عنوان سربازان ذخیره و گروه‌های آماده دفاع از مرزهای امپراتوری اعطاء شد. در قرون وسطی، شهروندی دست‌خوش فراموشی طولانی مدتی گردید و کلیسا همچون محوری برای هدایت اخلاقی و وفاداری، جایگزین اجتماع سیاسی شد. فقط در چند شهر ایتالیا چون فلورانس و نیز مسئولیت‌پذیری و مشارکت در امور عمومی رواج داشت.

در قرون شانزدهم و هفدهم بنیان‌های شهروندی مدرن پیریزی شد. نظریات فلاسفه سیاسی چون هابز، لاک، روسو در شکل‌گیری اندیشه‌های لیبرال و انقلاب فرانسه بسیار موثر افتاد. این اندیشمندان سیاسی، مفاهیم آزادی، برابری و حاکمیت قانون را با شهروندی پیوند دادند. در مرحله بعد پدیده جهانی‌شدن، تحولات ساختاری مهمی را بر شهروندی ملی سبب شد. این تحولات مرزهایی را که دولت بر آن‌ها متکی بود نامشخص ساخت و شهروندی را به مفهوم جهانی و فراملیتی تبدیل کرد. به بیان دیگر، در این دوره بر حقوق انسان‌ها و تکالیف جهانی تاکید می‌شود. بنابراین شهروندی مدرن اگر چه از پدیده‌های عصر جدید و نتیجه انقلاب‌های اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک به‌شمار می‌رود، اما عناصر اولیه مربوط به دولت‌شهرهای یونان باستان، امپراتوری روم و نیز دولت‌شهرهای قرون وسطی را دارا است. در واقع امروزه شهروندی به فراتر از مرزهای ملی گسترش یافته و به صورت حقوق انسانی و مسئولیت جهانی مطرح شده است. لذا شهروندی اگر چه مفهومی حقوقی است و معطوف به حقوق و وظایف شهروندان است، اما دارای ابعاد فرهنگی فراسوی رابطه‌های حقوقی است.

در اواخر قرن بیستم پدیده جهانی‌شدن، وضعیت شهروندی ملی را به چالش کشیده است. با وجودی که قدمت شهروندی جهانی به‌اندیشه‌های سقراط و کانت باز می‌گردد، اما این ایده بار دیگر با تحولات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دهه‌های اخیر احیاء گردید.

در قرن نوزدهم میلادی، هیچ نفوذ معنی داری از نظریه داروین را نمی‌توان در مکتب تحول مرتبط با رشد فرهنگی مشاهده کرد. بارو کلی این‌ست که موقعی که داروین سرگرم پژوهش و گسترش نظریه‌های خود بود مردم‌شناسان هم به‌گونه‌ای مستقل درباره نظریه تحول فرهنگ کار می‌کردند و با این حال، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نظریه داروین هم به‌طور قطع بر مکتب تحولی فرهنگ نفوذ داشته است.

در سال ۱۸۷۷ میلادی، «لوئیس هانری مورگان»، در کتاب جامعه اولیه به تحول در نهادهای انسانی اشاره می‌کند و در همین زمان، یافته‌های خود را زیر عنوان فرهنگ اولیه انتشار داد.

تعریف مکتب تحول: به موجب نظریه تحول رشد فرهنگی از حرکت یک خطی پیروی می‌کند و از مراحل می‌گذرد که باید در پرتو روش‌های تطبیقی مورد مطالعه قرار بگیرد. همه جوامع از مراحل فرهنگی مشخصی عبور کرده‌اند و در

عالی‌ترین مراتب یک فرهنگ نیز می‌توان نشانه‌های مراحل ابتدایی را مشاهده کرد، چیزهایی که بقا نامیده می‌شوند و برای ما یادآور مراحل پیشین فرهنگ هستند. خلاصه آن‌که مهم‌ترین نکات موردنظر در نظریه تحولی فرهنگ عبارتند از:

- ۱- فرهنگ انسانی و به‌ویژه نهادها و اندیشه‌های اجتماعی در مسیری یک خطی تحول می‌یابند.
 - ۲- از طریق به‌کارگیری روش تطبیقی در مورد عناصر فرهنگی در جوامع مختلف واقعیت بالا به اثبات رسیده است.
 - ۳- سنت‌های برتر و توسعه یافته‌تر در جامعه بقای بیش‌تری دارند.
- نظریه یک خطی مورگان: مورگان در کتاب جامعه اولیه معتقد است که تحول اجتماعی ماهیتی یک خطی دارد. براساس نظر او جوامع بشری مراحل بردگی، توحش و تمدن را پشت سر گذاشته‌اند و پایگاه نازل مرتبه بردگی در حکم دوران کودکی انسانی است. در اواسط این دوران انسان‌ها با کاربرد آتش آشنا بودند و به‌طور کلی به ماهی‌گیری وابسته بودند و در مرحله بالاتر این دوره تیروکمان مورد استفاده قرار گرفت و سرانجام تمدن به اعتقاد او با توسعه خط آغاز می‌شود. این نظریه مورگان مورد توجه گروه زیادی قرار گرفت و بعدها توسط تیلور نیز حمایت گردید.
- از دیدگاه مارکسیست‌ها، صنعت فرهنگی، عنصری است که هدفش دگرگونی در آگاهی توده‌ها به‌منظور پاسداری از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی موجود است. در پرتو این استدلال، فرهنگ مصرف کالایی مسموم تلقی می‌شود و تبلیغات در حکم ابزاری است که از طریق بورژوازی هدایت می‌شود. برای این منظور، رسانه‌ها به فعالیت می‌پردازند. و نقش آن‌ها چیزی جز توسعه فرهنگ بورژوازی نیست. به اعتقاد آنان ایدئولوژی حاکم مبتنی بر سرمایه‌داری، به‌وجود آورنده گونه‌هایی از آگاهی‌های غیرواقعی است.
- مارکسیست‌ها معتقدند که رسانه‌های گروهی از عوامل مشروعیت بخشی به ساختارهای اقتصادی و سیاسی مبتنی بر ثروت و قدرت هستند.

مارکس به‌دلیل تجزیه و تحلیل‌هایش در زمینه توسعه سرمایه‌داری هم در میان کسانی که به مطالعات علمی در زمینه اقتصاد سیاسی فرهنگ علاقه‌مند هستند شخصیتی مطرح است و هم مورد علاقه کسانی است که در عرصه نظری‌های انتقادی و غیرطبقاتی فعال هستند.

در طول تاریخ در مباحث مطرح شده در زمینه شهروندی همواره از حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی صحبت می‌شده و به دنبال مشخص کردن محدوده این حقوق بوده‌اند «ولی امروزه نظریه‌پردازان به این نتیجه رسیده‌اند که شهروندان علاوه بر نیازهای اجتماعی، اقتصادی و مدنی نیازهایی در زمینه فرهنگی دارند که شهروندی مدنی، سیاسی و اجتماعی نمی‌توانند نیاز فرهنگی افراد را پوشش دهند. به همین دلیل مفاهیمی مانند حقوق فرهنگی و شهروندی فرهنگی و فرهنگ‌شهروندی مطرح شده است. بنا به دلایل مختلف، از جمله افزایش میزان مهاجرت‌ها، در دهه‌های اخیر، مدیران شهرهای بزرگ، شاهد درهم آمیختگی فرهنگ‌های گوناگون بوده‌اند. این موضوع، اداره شهرها را با پیوندها و تعارضات نژادی، ملیتی، زبانی، سنت‌های متفاوت روبه‌رو ساخته است. تا پیش از این، نظریه‌های جامعه‌شناسی شهری، برای تبیین و ارائه راه حل تعارضات شهری، صف‌بندی‌هایی را بر اساس طبقه‌های اجتماعی، مشاغل، سطوح تحصیلاتی، اقلیم شهری، مبنای تحلیل قرار می‌دادند تا بتوانند به قوانین اجتماعی جهان‌شمول و قابل تعمیم دست یابند.

طرح مطالعات اجتماعی و فرهنگی در چند دهه اخیر از جمله ایران در زمینه ابعاد مختلف شهروندی شده است. جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم در برگیرنده مجموعه وسیعی از نژادها، اقوام، ملیت‌ها و فرهنگ‌های گوناگون است، افراد متعلق به هر فرهنگی دارای هویت‌های متفاوتی هستند اما هر شهر و شهروندی باید بتواند با زبان خود تحصیل و

فعالیت فرهنگی و اجتماعی و سیاسی داشته باشد و در همه زمینه‌ها از حقوق یکسان و برابر و عادلانه و آزادانه برخوردار گردد.

جامعه ایران نیز از جمله جوامعی است که دارای تنوع ملی و زبانی (کرد، لر، بلوچ، فارس، ترک، عرب، ترکمن، گیلک و...)، تنوع مذهبی (اسلام، یهود، زرتشت، مسیحی و...) و تنوع زبانی (فارسی، ترکی، کردی، عربی و...) است. این گروه‌های فرهنگی، قومی و زبانی متنوع با یکدیگر در فرهنگ، آداب و رسوم، زبان، دین و مذهب دارای تفاوت‌هایی هستند و برای آن‌که بتوانند به‌صورت مسالمت‌آمیز و البته آگاهانه و آزادانه در کنار یکدیگر زندگی کنند باید از تعصب و نژادمداری دوری و به سمت خودمدیریتی مشترک فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حرکت کنند و در عین حال تفاوت‌ها و شباهت‌های یکدیگر را بشناسند و در جهت رشد روابط فرافرهنگی و فراملی تلاش کنند. در نتیجه آگاهی شهروندان از وجود تفاوت‌های فرهنگی و پذیرش این تفاوت‌ها از سوی آنان برای حفظ یکپارچگی جامعه، بسیار مهم و حیاتی است.

اما متأسفانه هم در حکومت‌های پهلوی و هم جمهوری اسلامی، جامعه به جای این که به‌سوی همبستگی انسانی شهروندان سراسر ایران، حرکت کند همواره به سوی نژادپرستی و فاشیسم و تفرقه سوق داده شده است که عامل اصلی این وضعیت نیز همین حکومت‌ها هستند.

در هر صورت برای فرهنگ در حاضر بیش از سیصد تعریف برای فرهنگ وجود دارد.^{۳۵}

نخستین تعریف فرهنگ از ادوارد تایلور، مردم‌شناسی انگلیسی است که می‌گوید: «فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، تکنیک‌ها، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتارها و ضوابطی است که انسان به‌عنوان عضو یک جامعه آن را از جامعه خود فرا می‌گیرد و در قبال آن جامعه تعهداتی به عهده دارد.»^{۳۶}

در کنفرانس جهانی در باره سیاست‌های فرهنگی (مکزیکو ۱۹۸۲-) بر سر تعریف زیر از فرهنگ توافق شده «در کلی‌ترین مفهوم، فرهنگ را می‌توان کلی پیچیده‌ای از خصیصه‌های متمایز مادی، فکری و عاطفی دانست که ویژگی‌های یک جامعه یا گروه اجتماعی به شمار می‌آیند و نه تنها هنر و ادبیات، بلکه شیوه‌های زندگی، حقوق اساسی انسان‌ها، نظام‌های ارزشی و سنت‌ها و باورها را در برمی‌گیرد.»^{۳۷}

بنابراین، این فرهنگ است که به انسان این توانایی را می‌بخشد که خود تامل کند و به‌طور مشخص به موجودی تبدیل شود که شایسته نام آدمی است. یعنی موجودی خردگرا، برخوردار از داوری انتقادی و وجدان اخلاقی، انسان از طریق فرهنگ، ارزش‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد و از میان آن‌ها انتخاب می‌کند. انسان به واسطه فرهنگ خود را بیان می‌کند. از خود آگاه می‌شود، می‌فهمد که هنوز موجودی ناقص است و نیاز به آگاهی بیشتر دارد.

اما متأسفانه طیف‌های مختلف اپوزیسیون سلطنت‌طلب جامعه ما، کمترین ارزشی به این نوع فرهنگ و سیاست جهان‌شمول و خودآگاه نمی‌دهد و به‌طور بیمارگونه در نوستالژی تاریخ‌های دوردست ایران به سر می‌برند. انگار سوزن آن‌ها در دوران‌های بسیار کهن ایران مانند کوروش و داریوش و همچنین رضاخان و محمدرضا گیر کرده و آن‌چنان افکارشان زنگ‌زده که ذره‌ای حرکت نمی‌کند!

مفهوم «فرهنگ» قبل از قرن ۱۸ چندان روشن نبود. در قرن ۱۸ فیلسوفان و روشنفکران علوم انسانی در اروپا برای اولین بار این مفهوم را در گفته‌ها و نوشته‌های خود آوردند. از دید این حضرات «فرهنگ» خصلتی بود که فقط یک جمعیت کوچکی در راس جامعه، یعنی نخبگان، از خود بروز می‌دادند و در بقیه، یعنی در اقشار پائینی و غیر نخبه نشانی از آن نبود. در این‌جا، فرهنگ با تمدن و توسعه مترادف بود و یک شخص فرهنگی متمدن و توسعه یافته بود،

شهری بود، باسواد بود، می‌توانست پدیده‌ها را ورای ظاهر آن‌ها ببیند و علم را درک کند و یا برایش ارزش قائل باشد، به صنعت علاقه داشت، و بالاخره می‌توانست «هنر» و «فلسفه»، و «شعر» و «رمان» و از این نوع دست‌آوردهای بشری خلق کند و یا از آن‌ها بهره بگیرد.

در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، در هم‌خوانی با عصر روشنگری در اروپا، تعریف جامع‌تری از فرهنگ ارائه شد. حالا فرهنگ به مجموعه‌ای از دانش، عقاید و رفتارهای انباشته شده بشری اطلاق می‌شد که زاده آموزش اجتماعی و درک مفهومی (علمی) از پدیده‌های طبیعی-اجتماعی است. در این مفهوم، «ساختن فرد فرهنگی» مورد نظر قرار گرفت و هدف جامعه، پرورش افرادی شد که دارای «گنجایش» بیش‌تری برای بهره‌مند شدن از زندگی بهتر و جدیدتری هستند. پس آموزش و پرورش، مخصوصاً در سطوح ابتدایی، نقش مهمی در فرهنگ‌سازی پیدا کرد، و هدف برای ساختن یک فرد فرهنگی هم ورای منافع شخصی فرد رفته و با «منافع جمعی» فرد، یعنی با منافع واحدی که فرد در آن عضویت دارد، گره خورد و یکی شد.

زن و مرد از هر نظر برابرند!

فرهنگ، از جمله مفاهیمی است که از تعاریف بسیار زیادی برخوردار است؛ در کل، فرهنگ را به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، معانی، هنجارها، باورها، قواعد، آداب و رسوم، آئین تعریف کرده‌اند؛ فرهنگ، راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسان است. فرهنگ، کارکرد همبستگی و یگانگی میان افراد دارد که از طریق همانندی در ارزش‌ها و باورها و تبعیت از نظام‌های ارزشی واحد صورت می‌گیرد. در فرهنگ، مجموعه‌ای از قواعد نانوشته وجود دارد که تعیین‌کننده الگوی روابط و تعامل میان افراد است؛ الگوی رفتاری یعنی محدود و مقید شدن امکان‌های کنش افراد در حوزه‌های مختلف زیست جمعی؛ به عنوان مثال قاعده ازدواج به منظور تنظیم کنش جنسی افراد تاسیس شده است و رفع غریزه جنسی از طریق تجاوز، نهی و طرد شده است و این یعنی محدود و مقید شدن امکان‌های کنش افراد.

در گذشته، فقط اقلیم، عامل مهم و تعیین‌کننده در شکل‌گیری فرهنگ جوامع بوده است ولی امروزه متاثر از انقلاب صنعتی و انقلاب اطلاعات و پدیده دولت-ملت، ساختار اقتصادی (کشاورزی، صنعتی، رانتی، سرمایه‌داری، دولتی) و سیاست (نهاد دولت) و آموزش (مدارس و دانشگاه) و رسانه (به‌خصوص ماهواره و اینترنت)، در شکل‌گیری، تغییر و تحول فرهنگ جوامع، موثر و تعیین‌کننده است. مفاهیمی هم چون: هژمونی فرهنگی (در نظام سرمایه‌داری)، مهندسی فرهنگی (توسط دولت)، جهانی شدن فرهنگ (توسط رسانه)، اشاره به نقش و جایگاه سه عامل نامبرده در فرهنگ دارد.

به باور متخصصان حوزه فرهنگ، باتوجه به نقش تعیین‌کننده اقلیم در فرایند شکل‌گیری فرهنگ، تنوع فرهنگی نیز ریشه در تنوع اقلیمی دارد. ولی، بررسی فرهنگ‌های مختلف، به‌خصوص در عصر پیشامدرن، موید این امر است که میان فرهنگ‌های مختلف، وجوه اشتراکاتی وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به «مردسالاری» اشاره کرد که ویژگی مشترک تمامی فرهنگ‌هاست. البته امروزه فرهنگ برخی از جوامع (مانند جوامع غربی) متاثر از تغییرات فرهنگی و سیاسی، به مراتب از وجوه مردسالارانه کم‌تری برخوردار است ولی در زمان قدیم، یعنی پیش از عصر مدرن، مردسالاری وجه مشترک فرهنگ جوامع مختلف بوده است در حالی که جوامع مورد نظر، به لحاظ اقلیمی کاملاً متفاوت‌اند؛ بنابراین، این مسئله، موید این امر است که علاوه بر اقلیم، عوامل مشترک مهم دیگری نیز در فرایند شکل‌گیری فرهنگ نقش دارند که باعث شباهت فرهنگی میان اقلیم‌های متفاوت شده است. قدرت، به‌خصوص قدرت سیاسی، یکی از همان عوامل موردنظر دخیل در فرایند شکل‌گیری فرهنگ است. نقش تعیین‌کننده قدرت در فرایند شکل‌گیری فرهنگ، باعث شباهت فرهنگی و ویژگی مشترک مردسالاری در فرهنگ جوامع شده است.

امروزه از یکسو به دلیل وجود نهاد دولت، پلیس، دادگاه و زندان، و از سوی دیگر، ماهیت تبعیض آمیز آن، بقای این قاعده را غیرممکن ساخته و اصرار بر حفظ آن، بی نتیجه است.

منافع، شامل طیف گسترده ای از منافع، از جمله منافع سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و مالکیت می شود؛ از منظر مکتب فکری رئالیسم و لیبرالیسم، انسان نیز موجودی عاقل و منفعت جوست و در راستای حفظ و افزایش منافع اش عمل می کند. به عنوان مثال، اگر صرفاً مردان، موسس قواعد باشند و معتقد به برتری مردان نسبت به زنان باشند، در نتیجه، قواعدی نابرابر و متناسب با منافع آن ها تأسیس خواهد شد؛ یا اگر در جامعه ای مملو از نژادهای مختلف، فقط اعضای یک نژاد، موسس قواعد باشند و معتقد به برتری نژادی نیز باشند، قواعدی نابرابر و متناسب با منافع آن ها تأسیس خواهد شد؛ این وضعیت شامل سایر تبعیض ها، از جمله تبعیض های جنسی (دگرجنس گرا و همجنس گرا)، منزلتی، طبقاتی و عقیدتی نیز می شود؛

در میان وجوه سه گانه قدرت اجتماعی، مهم ترین و قدیمی ترین قدرت، قدرت سیاسی است؛ مهم ترین است چون که افراد به واسطه آن قادر به تأمین امنیت جانی در برابر تهدیدات انسانی بوده اند. قدیمی ترین است چون قدمت آن به مراتب پیش تر از قدمت پیدایش قدرت اقتصادی و فرهنگی است و پیش از آن ها، وجود داشته است. در واقع، قدرت سیاسی، قدمتی به اندازه عمر بشری دارد و همزمان با خلقت انسان شکل گرفته است. اولین و مهم ترین دغدغه انسان، حفظ بقاء است و انسان های اولیه، به واسطه قدرت سیاسی در ابتدایی ترین شکل آن، یعنی استفاده از زور فیزیکی و بعدها به کمک تجهیزاتی مانند استخوان حیوانات و چوب و سنگ، از جان خود محافظت می کردند. بنابراین، قدرت جسمانی افراد، نقش تعیین کننده ای در حفظ بقاء داشته است؛ و از آنجایی که به لحاظ فیزیولوژی، بدن مردان، قوی تر از بدن زنان است و مردان از قدرت (زور) جسمانی بیش تری برخوردارند، در نتیجه، از همان ابتدای خلقت بشری، مردان، تعیین کننده اصلی قواعد بوده اند. برتری مردان در حیطه قدرت سیاسی، به مرور باعث برتری مردان در قدرت اقتصادی و قدرت فرهنگی آنان نیز شده است. به همین دلیل در قدیم، ثروتمندترین افراد، از میان مردان جامعه بوده و قدرت فرهنگی نیز عمدتاً مختص مردان (مانند بزرگان دینی و روسای طوایف، قبایل، عشایر و...) بوده است. به مرور زمان، میان وجوه مختلف قدرت مردان ارتباط متقابل برقرار گردیده است و این برتری، منجر به فرادستی آنان در تأسیس قواعد و در نتیجه، تبعیض جنسیتی و مردسالاری در فرهنگ جوامع مختلف شده است.

مردان، در هنگام تأسیس قواعد تابع منافع خود بوده و در راستای منافع خود عمل کرده و از آنجایی که مخاطب این قواعد نیز، مردان بوده اند در نتیجه، قواعد از پذیرش اجتماعی برخوردار بوده و تثبیت و تبدیل به الگوی رفتاری جامعه شده است؛ زنان نیز به دلیل ضعف، یعنی عدم برخورداری از قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برابر با مردان، نقشی در تأسیس و پذیرش قواعد نداشته و منفعل و صرفاً فرمانبردار قواعد بوده اند؛ در واقع، بدلیل عدم توزیع متوازن قدرت یا به عبارت دیگر، قدرتمند نبودن زنان، منافع آن ها نیز در فرایند تأسیس قواعد، مورد توجه موسسان قواعد نبوده است. علاوه بر زنان، سایر گروه های جامعه (از جمله همجنس گرایان) نیز به دلیل فرودستی، به اشکال مختلف تحت تبعیض قرار گرفته و حقوق آنان در فرایند تأسیس قواعد نادیده انگاشته شده است.

بدین ترتیب، عامل اقلیم، باعث تنوع فرهنگی و عامل قدرت، منجر به اشتراک فرهنگی (مردسالاری) شده است. ولی، تبعیض های فرهنگی، نتیجه اقلیم نبوده بلکه نتیجه توزیع نامتوازن قدرت (سیاسی) میان افراد است که منجر به تأسیس قواعد نابرابر و تبعیض آمیز شده است. بنابراین می توان گفت یکی از شروط لازم و ضروری برای تبعیض زدایی از فرهنگ، افزایش قدرت (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) فرودستان (تبعیض شدگان) است.

افزایش قدرت (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) زنان و سایر فرودستان (ملی، نژادی، عقیدتی، جنسی)، مستلزم افزایش مشارکت آنان در عرصه‌های مختلف سیاسی، مانند مشارکت در انتخابات و نهادهای مدنی، اقتصادی (فعالیت‌های اقتصادی) و فرهنگی (از جمله حضور در دانشگاه، رسانه، هنر، ورزش) است؛ این امر منجر به افزایش قدرت آنان و توازن‌سازی قدرت و تاسیس قواعد برابر خواهد شد. توازن‌سازی قدرت، لازم و ضروری ست زیرا انسان، موجودی منفعت طلب است، و اگر مجبور نباشد فقط بر اساس منافع شخصی‌اش عمل خواهد کرد بنابراین، افزایش قدرت (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) فرودستان و متوازن سازی قدرت، برای اصلاح قواعد و تبعیض‌زدایی از آن، لازمه و پشتوانه برابری ست. برابری بدون قدرت، دوامی نخواهد داشت. علاوه بر افزایش قدرت فرودستان، تلاش در جهت تغییر فرهنگ «فرادستان» نیز موثر و مفید است. مادامی که افراد برحسب معیارهای مختلفی هم چون جنسیت، گرایش جنسی، پایگاه طبقاتی، نژاد، زبان، منزلت اجتماعی و عقیده، خود را برتر از دیگران بدانند، حذف تبعیض‌ها غیرممکن است؛ تغییر باور افراد نیازمند فعالیت در عرصه فرهنگ (رسانه، آموزش، هنر) است. مخالفان تبعیض می‌بایست مبانی فکری قواعد تبعیض‌آمیز را مورد پرسش قرار داده و نقد نمایند تا حقانیت آن نزد باورمندان به این‌گونه ایدئولوژی‌ها، از بین برود. بدین طریق، چرخه بازتولید مناسبات تبعیض‌آمیز متوقف خواهد شد.

اگر زنان قوی‌تر از مردان می‌بودند، در آن صورت:

زنان، از حق چند همسری برخوردار بودند و مردان از آن محروم بودند؛ نسل، از طریق زنان و فرزندان دختر انتقال می‌یافت؛ مردان، ناموس زنان بودند؛ مردان، قربانیان قتل‌های ناموسی و خشونت‌های خانگی بودند؛ پادشاهان، بزرگان دینی، روسای طوایف و ایلات و قبایل، پهلوانان، قهرمانان، ابرامسان‌ها، زن بودند؛ اکثر اساتید دانشگاه، روشنفکران، نخبگان علمی، قضات، زن بودند؛ مردان، بدون اذن زنان اجازه خروج از منزل (و کشور) نداشتند؛ مردان هنگام خروج از منزل، مجبور به پوشاندن کامل بدن بودند؛ مردان، از حق طلاق محروم بودند؛ مادران، ولی (سرپرست) فرزندان بودند؛ دیه مردان و سهم ارث آنان، نصف دیه زنان می‌بود؛ حضانت فرزند با مادران بود؛ نقش مردان، به همسر و پدر بودن محدود می‌شود؛ زنان به خواستگاری مردان می‌رفتند؛ پسر بدون اجازه مادر حق ازدواج نداشت؛ نام خانوادگی مادران به‌عنوان نام خانوادگی فرزندان انتخاب می‌شد؛ موی سفید (برخلاف ریش سفید)، لقب زنان بزرگ و کهن سال خانواده‌ها و اقوام بود؛ در فرایند استخدام، کارت ملی و سنگ قبر، فقط نام مادر فرزند ثبت می‌شد؛ درج تصویر مردان متوفی بر روی سنگ قبر ممنوع بود و نمایش تصویر، فقط به زنان اختصاص می‌داشت؛ مردان از حق آواز محروم بودند؛ مطلقه و بیوه، القاب مردانی بود که طلاق داده شده‌اند و یا همسرشان فوت شده است. مردان بیوه، مجبور به خودسوزی بودند (رسم ساتی در هندوستان)؛ باکره‌گی، مختص پسر بود؛ پسرزاد، به معنای پدرانی بود که صاحب فرزند دختر نمی‌شوند؛ قول شرف یعنی قول زنانه؛ زن و قول‌اش؛ زن که گریه نمی‌کند؛ پسر با لباس سفید میره خونه بخت و با کفن برمی‌گرده؛ و...؛

در واقع زنان هم‌زمان با نهادینه شدن دین در جامعه و در کنار قدرت مرکزی قرار گرفتن آن، موقعیت‌های اجتماعی‌شان را به سرعت از دست می‌دهند. هر چه قدرت دین‌ها و دولت‌ها متمرکزتر می‌شود و نفوذ آن‌ها گسترده‌تر، وضعیت زنان سست‌تر و پست‌تر می‌گردد. قدرت‌های مرکزی برای حفظ و تداوم سلطه‌شان نیازمند نیروهای مزدور و سربازان جنگ‌جو هستند. پس برای دست یابی به چنین دست‌آوردی، نخست جامعه را به دو پاره تقسیم می‌کنند: پاره‌ی زنان و پاره‌ی مردان. زنان را موجودهایی ضعیف، پست، منفعل و ساکن معرفی می‌کنند و مردان را موجودهایی قوی، برتر، فعال، جنگ‌جو، مهاجر و مهاجم.

دین و دولت در تحمیل برتری جنسیت مرد به زن، حس و شعور مرد را نسبت به زن، محو و نابود می‌کند. در واقع دین و دولت توانان با بر هم زدن تعادل و رابطه طبیعی میان زن و مرد، مرد را تندخو، خشن و بی‌قید و بند می‌سازد تا آماده آن‌ها را آماده جنگیدن و تجاوز کند و زن را نرم‌خو، مهربان و محصور و مادر مهربان در قید و بندهای سنتی نگه می‌دارد. چرا که از مهمترین اهرم پیروزی دین و دولت وجود مومنان و یا سربازانی است که هیچ‌گونه دلبستگی به همدیگر نداشته باشند. به بیان دیگر، دین و دولت، هر دو بر زن و مرد ستم می‌کنند و به‌دلیل روند ضدانسانی شیوه‌شان، ستم بر زن، هم از سوی دولت و دین شکل می‌گیرد و هم از سوی گرایش‌های مردسالار پدر و شوهر و برادر.

مبارزه پیگیر زنان علیه جمهوری اسلامی

نزدیک به چهل و پنج سال است که زنان ایرانی، نسل به نسل، پرچم مبارزه با سرکوب و تبعیض و حجاب اجباری در جمهوری اسلامی را برافراشته‌اند. دختران جوان سال ۵۷ که در تظاهرات، علیه روسری سر کردن به خیابان آمده بودند امروز در کنار نوه‌هایشان برای حق انتخاب پوشش در کوچه و خیابان‌های شهرهای مختلف ایران با گشت ارشاد و آزارگران حجاب اجباری هم‌چنان می‌جنگند. همین مبارزه مستمر موجب شد که پس از جان‌باختن مهسا (ژینا) امینی در شهریورماه سال ۱۴۰۱، جوانان پرشور و در صف مقدم مبارزه دختران و زنان به خیابان‌ها آمدند و کلیت جمهوری اسلامی را نفی کردند. حتی دختران دبستانی هم علیه تبعیض و زورگویی حکومت و حجاب اجباری اعتراض کردند. در این مبارزه، زنان و مردان با شعار «زن، زندگی، آزادی» دوشادوش، علیه حکومت به پا خواستند. جمهوری اسلامی را تا لبه پرتگاه سقوط بردند و این بار سرکوب شدید هم نتوانست دختران را خانه‌نشین کند و از مبارزه دست بردارند.

حکومت برای انتقام‌گیری از زنان، تحت عنوان لایحه عفاف و حجاب در کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی می‌چرخد، در واقع تلاش دولت و دستگاه قضایی، عملیات شدیدتر همه‌جانبه‌ای را علیه زنان طراحی می‌کنند. یک حاکمیت برای سرکوب زنان است؛ نقشه‌ای که در آن همه ارکان حکومتی، همه کارکنان دولت، دانشجویان، دانش‌آموزان، معلمان، کادرهای بهداشت و درمان، پژوهش‌گران تا وزارتخانه‌ها و غیره موظف به تخاصم با زنان گمارده شده‌اند و برایشان هم‌زمان تشویق و کیفر مقرر شده است؛ خواهان تفکیک جنسیتی شده‌اند. بر این اساس، حتی سازمان مسکن و شهرسازی مکلف شده فضای بالای خانه‌ها را محرم‌سازی کند یا ادارات مرتبط با بهداشت و درمان مجبور به جداسازی جنسیتی شده‌اند.

به گفته یک نماینده مجلس ارتجاع، طبق ماده ۴۶ تبصره لایحه عفاف و حجاب، اگر محصلین ۳ بار قانون را رعایت نکنند توسط کمیته انضباطی یا حراست مرکز آموزشی به فراجا معرفی می‌شوند. حسین جلالی، نماینده مجلس شورای اسلامی دهم، گفت: «براساس لایحه حجاب و عفاف مخالفان حجاب اجباری زیر سن ۱۸ سال از خدمات پاسپورت، اشتغال، تحصیل، حساب بانکی، اینترنت و تلفن محروم می‌شوند و این مجازات جایگزین زندان و حبس برای این گروه سنی است.»

«هیتلر» و «رضاخان»

«تاج‌الملوک آیرملو»، همسر رضاخان و مادر محمدرضا پهلوی، در خاطرات خود، به دیدارش با «آدولف هیتلر» اشاره می‌کند و در این باره می‌گوید: «هیتلر از رضا خیلی تعریف کرد و گفت زندگی او را می‌داند و او را درک می‌کند»

و از این‌که یک نظامی قدرت را در ایران به دست دارد، خوشحال است. رضا از این قسمت خیلی خوشش می‌آمد و من هر وقت به این قسمت از ملاقات خودم با هیتلر می‌رسیدم، باید آن‌را چند بار برای رضا تکرار می‌کردم.»

ارتباط ایران با آلمان نازی، در اواخر دوران پهلوی اول، گسترش پیدا کرد. صدها کارشناس و مهندس آلمانی وارد ایران شدند و به فعالیت در عرصه‌های مختلف عمرانی پرداختند. باور رضاخان، به ویژه پس از آغاز جنگ جهانی دوم، این بود که دوران انگلیسی‌ها به سرآمده و از این به بعد، آلمانی‌ها جای آن‌ها را خواهند گرفت. به همین دلیل، در آبان‌ماه سال ۱۳۱۸ ه.ش، «احمد متین‌دفتری»، حقوق‌دان جوانی که در مدرسه آلمانی‌ها در تهران تحصیل کرده‌بود و با آن‌ها رابطه حسنه داشت، از سوی رضاخان مامور تشکیل کابینه شد. ماموریت «متین دفتری»، گسترش روابط ایران و آلمان بود. دیدار همسر و دختران رضاخان با هیتلر نیز، در همین دوره اتفاق افتاد. «تاج‌الملوک آیرملو»، در خاطراتش می‌افزاید: «ما برای هیتلر چند هدیه برده بودیم که عبارت بود از دو قطعه قالی نفیس ایرانی و مقداری پسته رفسنجان. هیتلر خیلی از نقش قالی‌ها و بافت و رنگ آن‌ها خوشش آمد. روی یک قالی که در تبریز بافته شده‌بود، عکس خود هیتلر بود. هیتلر هم متقابلاً سه قطعه عکس خود را امضاء کرد و به من و دخترانم داد.

دیپلمات (مترجم) سفارت (ایران در برلین) گفت: آقای هیتلر می‌گویند متأسفانه پیشوای آلمان، مثل شاه ایران ثروتمند نیست و نمی‌تواند متقابلاً هدیه گران قیمت به ما بدهد و از این بابت معذرت می‌خواهند!» شیفتگی رضاخان نسبت به هیتلر، روی فرزندان او نیز تأثیر گذاشته بود. حسین فردوست، دوست و ندیم شاه، در خاطراتش به نقشه‌هایی اشاره می‌کند که محمدرضا پهلوی در اتاق شخصی‌اش قرار داده بود و با استفاده از سوزن و نخ، مسیر پیشروی آلمانی‌ها را در اروپا مشخص می‌کرد. فردوست تأکید می‌کند که رضاخان نیز موافق رفتار پسرش بود و گاه تحت تأثیر سخنان هیجان انگیز او درباره آلمان‌ها قرار می‌گرفت! با این حال، محاسبات رضاخان درست از آب در نیامد. انگلیسی‌ها با توپ پُر وارد میدان شدند. کابینه «احمد متین دفتری» در تیرماه ۱۳۱۹ ه.ش سقوط کرد و «علی منصور» که به دوستی با انگلیس معروف بود، جای او را گرفت. کارشناسان آلمانی از ایران اخراج شدند. رضاخان با تمام خواسته‌های انگلیسی‌ها موافقت کرد، اما دیگر برای او دیر شده‌بود. برای رضاخان که به نوشته «ریچارد استوارت» در کتاب «آخرین روزهای رضاشاه»، مردم از رفتنش خوشحال می‌شدند، شیفتگی نسبت به هیتلر بسیار گران تمام شد.

روزنامه ایران نوشت: «پاییز ۱۳۱۵؛ اوضاع اقتصادی کشور رو به وخامت بود و علی‌اکبر داور، وزیر مالیه رضاشاه چاره‌ای پیش روی خود نمی‌دید. بودجه دولت تقریباً دو برابر شده و به یک میلیارد ریال رسیده بود. تعهدات سنگین وزارت مالیه در قبال شرکت‌های دولتی مشکلات زیادی به وجود آورده بود.

داور از «پالمار هوراسه گرلی شاخت» اقتصاددان معروف آلمانی، دعوت کرد به تهران بیاید. او در بیست‌ونهم آبان‌ماه شاخت را در تهران ملاقات کرد. شاخت پس از بازدید از موسسات اقتصادی و بررسی آمار و ارقام و دیدار با امیرخسروی، رئیس بانک ملی ایران نوشت بحران اقتصادی حتمی است و موسسات اقتصادی دولتی باید کمتر شود. حالا داور آن چه خود ساخته بود، باید خراب می‌کرد. شاخت که بسیاری او را ثورریسین اقتصادی آلمان دوران هیتلر می‌دانستند، الگویی را می‌توانست به ایران پیشنهاد دهد که رضاشاه هم دوست داشته باشد. شاه طرفدار آلمان نازی و هیتلر بود؛ به‌رغم این که او پیشرفت اولیه‌اش را مدیون «ادموند آیرون‌ساید» بود اما نقش انگلیسی‌ها را در ایران نمی‌پسندید و از جایی به بعد دل به آلمان بست؛ تاج‌شاهی که بر سر نهاد، مستشاران مالی آلمانی را در سال ۱۳۰۵ در ایران پذیرفت. مدتی بعد شرکت خطوط هوایی آلمانی به‌نام یونکرس اجازه فعالیت در ایران یافت تا اولین شرکت هواپیمایی در ایران تاسیس شود.

با به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در المان در ژانویه ۱۹۳۳ (۱۳۱۱) روابط تجاری و سیاسی میان دو کشور افزایش بیشتری یافت. نشریه «نامه ایران باستان» آن زمان هیتلر را به ایرانی‌ها چنین معرفی کرد: «یکی از بهترین مردان نامی دنیا، آدولف هیتلر، این مرد دانشمند آریایی‌نژاد...». از ۱۳۱۵ هر شرکت المانی که در ایران تاسیس می‌شد چندین و چند المانی متخصص هم وارد ایران می‌شد.

در این بین دولت ایران معاهده‌ای موسوم به «کامله الوداد» را با المان امضاء کرد که بر اساس آن مناسبات تجاری میان دو کشور رونق بیشتری گرفت و سهم تجارت ایران و المان به ۵/۴۱ درصد رسید. بعدها در اسناد رسمی المان مشخص شد ایران آن زمان یگانه منبعی بود که می‌توانست مواد استراتژیکی مانند پشم و پنبه را در اختیار المان بگذارد.

سخنوری، قدرت و قاطعیت هیتلر برای رضاشاه جذاب بود و همیشه استراتژی‌های جنگی و توانمندی‌های ارتش رایش سوم را دنبال می‌کرد. البته این رابطه دوطرفه بود؛ تا جایی که هیتلر در سال ۱۳۱۷ برای رضاشاه پیام تبریک نوروزی فرستاد.

تاج‌الملوک همسر رضاشاه در کتاب خاطراتش از سفر به المان و ملاقاتی که با هیتلر داشته این گونه می‌نویسد: «موقعی که ما به ملاقات هیتلر رفتیم آقای محتشم السلطنه اسفندیاری هم حضور داشت. هیتلر با من و اشرف و شمس دست داد و از من حال و احوال رضا را پرسید. از طرف سفارت ایران یک مرد جوان به‌عنوان دیلماج حضور داشت که مطالب هیتلر را برای ما و حرف‌های ما را برای هیتلر ترجمه می‌کرد. اگر اشتباه نکنم این مرد جوان جمال‌زاده پسر سید جمال واعظ اصفهانی بود که بعدها نویسنده معروفی شد. ما برای هیتلر چند هدیه برده بودیم که عبارت بود از دو قطعه قالی نفیس ایرانی و مقداری پسته رفسنجان. حاج محتشم السلطنه اسفندیاری قالی‌ها را در جلوی پای هیتلر باز کرد و شروع کرد به توضیح دادن. هیتلر خیلی از نقش قالی‌ها و بافت و رنگ آن‌ها خوشش آمد. روی یک قالی که در تبریز بافته شده بود عکس خود هیتلر بود. روی قالی دیگر هم علامت المان را که عبارت از صلیب شکسته بود نقش کرده بودند. از مطالب هیتلر دستگیرمان شد که باورش نمی‌شود این تصاویر ظریف را با دست بافته باشند. هیتلر هم متقابلاً سه قطعه عکس خود را امضاء کرد و به من و دخترانم داد. دیلماج سفارت گفت: «آقای هیتلر می‌گویند متأسفانه پیشوای المان مثل شاه ایران ثروتمند نیست و نمی‌تواند متقابلاً هدیه گرانبه‌ای به ما بدهد و از این بابت معذرت می‌خواهند!» من این ملاقات را هیچ‌وقت فراموش نکردم و به درخواست رضا ده‌ها بار ریز مطالب آن را برایش تعریف کردم.»

همچنین در آذر ۱۳۱۶ «بالدورفون شیراخ»، رئیس سازمان جوانان نازی از ایران دیدن کرد و در ملاقاتی که علی‌اصغر حکمت، وزیر فرهنگ وقت برایش ترتیب داده بود، به دیدار رضاشاه رفت.

دوستی رضاشاه و هیتلر تا شهریور ۱۳۲۰ ادامه داشت. جنگ جهانی دوم که شروع شد ایران اعلام بی‌طرفی کرد ولی متفقین با تماس و یادداشت رسمی و غیر رسمی به ایران اخطار می‌دادند که فعالیت المانی‌ها در ایران باید متوقف شود. بالاخره شهریور ۱۳۲۰ نیروهای متفقین وارد ایران شدند و همه چیز تغییر کرد و دوستی رضاشاه با هیتلر هر دو به پایان خط رسیدند.»



دیدار حسن اسفندیاری رئیس مجلس شورای ملی با هیتلر

کتابی که به تازگی به عنوان «آلمانی‌ها و ایران» در برلین منتشر شده، در اصل کاوشی در تاریخ روابط سیاسی آلمان با ایران است؛ اما این کتاب بیش از آن که در شناخت تاریخ دیپلماسی آلمان راهگشا باشد، نکات بسیار جالبی را در رابطه با تاریخ سیاسی ایران معاصر مطرح می‌کند.^{۳۸}

نویسنده آن گونه که خود توضیح داده، این کتاب را در پاسخ به یک پرسش اساسی تدوین کرده است. به گمان او در رابطه ایران و آلمان چیزی ناشناخته و مرموز وجود دارد، که درخور کاوش و ژرفش بیشتر است.

او می‌گوید که در ایران جمهوری اسلامی حکومت می‌کند، که از نظر موازین حقوق بشر و عرف بین‌المللی یکی از بدنام‌ترین رژیم‌های جهان است. این رژیم با سرکوب نیروهای آزادی‌خواه داخلی به مردم خود اعلام جنگ داده است و در عرصه بین‌المللی با پیروی از سیاستی تهاجمی افکار عمومی جهان را آشفته کرده و کشورهای منطقه را به نگرانی فرو برده است.

دو کشور ایران و آلمان، با وجود تفاوت‌های عمیق و اختلافات اساسی، با گذار از جنگ‌ها و انقلابات و تحولات سیاسی در طول بیش از صد سال روابطی نزدیک داشته‌اند. چرا؟

«ماتیاس کونتزل» در دیباچه کتاب یادآور می‌شود که ایران و آلمان با بندهای آشکار و پنهان، گاه معقول و اغلب نامعقول به هم پیوند خورده‌اند. دولتمردان آلمانی به‌طور سنتی به روابط نزدیک و دوستانه با ایران علاقه‌مند هستند. آن‌ها هنوز هم تا امروز از اتخاذ سیاستی قاطع علیه برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی طفره می‌روند.

نویسنده برای حل معمای «دوستی مصیبت‌بار ایران و آلمان» به پیشینه و زمینه‌های تاریخی این رابطه نقب می‌زند، و گاه به نتایجی شگفت‌انگیز می‌رسد. او در کندوکاو انتقادی خود، به گنجینه‌ای بزرگ از منابع آرشیوی، آمار و داده‌های منتشر نشده تکیه کرده است. او عقیده دارد که بسیاری از مدارک و اسناد این رابطه هنوز به درستی کاویده نشده است. (ص ۱۴)

قیصر آلمان به زودی به ظرفیت بالای اسلام در مبارزه با قدرت‌های خارجی پی برد و بر آن شد که از حربه «جهاد علیه کفار» بهره‌برداری کند.

ویلهلم دوم در ۲۹ اکتبر ۱۸۹۸ در پیامی به دلجویی از «امت غیور اسلام» پرداخت. او در دمشق به زیارت آرامگاه صلاح‌الدین ایوبی سردار بزرگ اسلام در مبارزه با اروپائیان، رفت و از جهاد او علیه مهاجمان کافر ستایش کرد.

ویلهلم در پایان سفر خود به خاورمیانه اعلام کرد: «به ۳۰۰ میلیون مسلمان جهان اطمینان می‌دهم که قیصر آلمان برای همیشه دوست پیروان محمد خواهد بود.» (ص ۲۷)

ویلهم بخشی از سیاست جنگی خود را چنین بیان کرد: «تمام جهان اسلام باید علیه یوغ انگلستان قیام کند.» او در آستانه‌ی ورود به جنگ جهانی اول در ۱۵ اوت ۱۹۱۴ به متحد خود انور پاشا سلطان عثمانی نوشت: «حضرت سلطان باید مسلمانان را در آسیا، هند، مصر و آفریقا به جهاد فرا بخواند.» (ص ۲۸)

ندای ویلهم در دفاع از «جهاد علیه کفار» پژواکی شایسته یافت: برخی از علمای شیعه قیصر المان را «ناجی اسلام» خواندند و به او «حاجی ویلهم محمد» لقب دادند. بسیاری از مسلمانان صادقانه عقیده داشتند که خداوند ویلهم را برای رهایی اسلام از دست کفار روس و انگلیس فرستاده است.

اما روشنفکران آزاداندیش به تبلیغات ویلهم روی خوش نشان ندادند. در شرایطی که بیداری ملی در ایران و ترکیه نضج می‌گرفت، روشنفکران سکولار نمی‌توانستند با شعار تاکتیکی «جهاد اسلامی» همراهی کنند. آن‌ها «جهاد با مارک المانی» را شمشیری دودم می‌دانستند که به تقویت نیروهای کهنه‌اندیش و متعصب منجر می‌شود.

با فرو رفتن نهضت مشروطه در آشوب‌های داخلی و دخالت‌های خارجی، آزادیخواهان ایرانی برای نجات میهن از چنگ استعمارگران به قدرت المان دل بستند. نویسنده در فصل‌های اول و دوم کتاب ریشه‌های تاریخی این گرایش را با ذکر نمونه‌ها و شواهد بیشمار نشان می‌دهد.

با شعله‌ور شدن جنگ جهانی اول، بسیاری از ایرانیان آرزو می‌کردند که المان و متحدانش در جنگ پیروز شوند تا ایران از سلطه بیگانگان نجات یابد.

وزارت تبلیغات المان نازی به رهبری گوبلز می‌کوشید با برنامه‌ای سنجیده، نظریات برتری نژادی و عقاید ضدسامی را در ایران گسترش دهد. فرستنده فارسی‌زبان «رادیو برلین» تبلیغ می‌کرد که المانی‌ها و ایرانیان از یک نژاد هستند و باید در جبهه‌ای متحد علیه استعمار مبارزه کنند. بسیاری از عوام باور داشتند که المانی‌ها یا اهالی قوم «ژرمن» در اصل اهل استان کرمان بوده‌اند! (ص ۵۲)

نویسنده یادآور می‌شود که نظریه‌پردازان اصلی ناسیونال سوسیالیسم، مانند آلفرد روزنبرگ، معتقد بودند که ایرانیان امروزی با «نژاد آریایی» هیچ ارتباطی ندارند، اما در عین حال بهره‌گیری از عواطف ایرانیان را برای پیشرفت مقاصد خود سودمند می‌دیدند.

هنگامی که در المان حزب نازی به قدرت‌های جهانی اعلام جنگ داد، این سیاست به کام بسیاری از مردم ستم‌زده شرق، از جمله مردم ایران، شیرین آمد. بار دیگر تاکتیک اتحاد بر ضد «دشمن مشترک» در خاطره جمعی مردم زنده شد.

نویسنده‌ی کتاب «المانی‌ها و ایران» سند می‌آورد که برخی از ملایان در قم هیتلر را از اخلاف پیامبر اسلام دانستند و دسته‌ای از علما تا آنجا پیش رفتند که گفتند هیتلر همان «امام زمان» است که برای «احیای دین محمد» ظهور کرده است.

یک سند جالب گزارشی است که اروین اتل، سفیر المان در تهران در فوریه ۱۹۴۱ به مقامات برلین فرستاده است. آقای سفیر می‌نویسد: «سفارت ما از چند ماه پیش از منابع گوناگون مطلع شده است که برخی از ملایان در سراسر کشور بالای منبر از پدیده‌ای تازه سخن می‌گویند، دال بر این که خداوند امام زمان را در هیئت آدولف هیتلر به زمین فرستاده است. در سراسر کشور، و بدون هیچ دخالتی از جانب سفارتخانه‌ی ما، شایع شده است که پیشوای المان برای نجات این کشور آمده است... در تهران یک ناشر عکس‌هایی از پیشوا (هیتلر) و امام علی، امام اول شیعیان، را چاپ کرده است. این عکس‌های بزرگ تا چند ماه در طرف راست و چپ ورودی چاپخانه چسبیده بود. این عکس‌ها پیام روشنی داشتند: علی امام اول است و پیشوا امام آخر.» (ص ۵۲)

نویسنده کتاب «المانی‌ها و ایران» شرح می‌دهد که پیش از اشغال ایران توسط متفقین، شایعات عجیبی درباره هیتلر بر سر زبان‌ها افتاده بود. برخی از ملایان موعظه می‌کردند که هیتلر از اخلاف پیامبر اسلام است و زیر پیراهن خود عکسی از امام علی را با خود دارد. در برابر عده دیگری عقیده داشتند که هیتلر از اول مسلمان نبوده، بلکه به دنبال مطالعه و تحقیق به اسلام گرویده است.

بهرام شاهرخ گوینده معروف «رادیو برلین» تفسیرهای ایدئولوژیک خود را اغلب با آیه‌هایی از قرآن همراه می‌کرد. نازی‌ها تبلیغ می‌کردند که ریشه تمام آفت‌ها استعمار انگلستان است، و هدایت این دستگاه را یهودیان به دست گرفته‌اند. آن‌ها در توجیه سیاست ضدیهودی نازیان به آیات قرآن متوسل می‌شدند، و عملیات ضدیهودی هیتلر را با غزوات محمد علیه طوایف یهودی مقایسه می‌کردند.

وابسته فرهنگی سفارت آلمان درباره کارایی این تبلیغات نیرنگ‌آمیز به روسای خود لاف زده بود که با «درآمیختن تبلیغات سیاسی با باورهای دینی ایرانیان» به موفقیت فراوانی دست یافته است. (ص ۵۴)

اروین اتل سفیر آلمان در تهران نیز در نامه‌ای کارپایه تبلیغاتی خود را چنین توضیح می‌دهد: «تنها اگر بتوانیم روحانیت کشور را با تبلیغات المانی همراه کنیم، آنگاه شکی نیست که توده‌های وسیع مردم ایران را در کنار خود خواهیم داشت.» (ص ۵۵)

حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ به «پیوندهای اقتصادی و ایدئولوژیک» آلمان نازی و ایران رضا شاه پایان داد.

در فصل‌های چهارم و پنجم کتاب، نویسنده روابط آلمان و ایران را در دوران سی ساله‌ی جمهوری اسلامی ردیابی می‌کند. او نشان می‌دهد که با وجود برخی «ناملايمات گذرا» مانند فتوای آیت‌الله خمینی به کشتن سلمان رشدی، قتل روشنفکران و فعالان ایرانی در «رستوران میکونوس» یا ماجرای «کنفرانس برلین» این دوستی پایدار مانده است.

نتیجه‌گیری

حجاب زنان ایرانی در دو حکومت پهلوی اول و دوم و همچنین جمهوری اسلامی موضوع کشمکش بوده است و هر دو بار، زنان بدون این‌که خود مستقیماً در تصمیم‌گیری درباره حجاب دخالت داشته باشند مجبور به اجرای تصمیمات حکومتی شده‌اند.

در زمان رضاشاه پهلوی کشف حجاب از زنان اجباری بود در جمهوری اسلامی نیز داشتن حجاب برای زنان اجباری است.

جالب است که هر دو حکومت، قانون‌گذاری درباره حجاب را موجب «آزادی و حفظ حرمت زنان» دانسته‌اند و در هر دو حاکمیت «شهربانی» و «نیروی انتظامی» مجری قانون حجاب و عهده‌دار نظارت بر آن بوده‌اند.

روز هفدهم دی ۱۳۱۴ دولت وقت به خواست رضاشاه فرمان پوشش زنان بدون «پیچه و حجاب» را صادر کرد. در دوره ناصرالدین شاه قاجار، طاهره قره‌العین، در یک گردهمایی روبنده از صورت خود برداشت که این حرکت در آن زمانه به «کشف حجاب» تعبیر شد. قره‌العین که خود مجتهدزاده بود، اما با این‌حال، با جسارت فوق‌العاده‌ای به بنیان‌های مذهبی و دولتی و مردسالاری پشت کرد.

با پیروزی انقلاب مشروطیت و مطرح شدن آزادی زنان مسئله پوشش میان برخی مطرح بود. اما اقدامات سربوگرانه و پلیسی رضا شاه، ضربه شدیدی به رشد و پیشرفت جامعه ایران به ویژه مبارزه زنان زد.

در دوره کشف حجاب، توهینی بزرگی به زنان ایرانی کردند بسیاری از زنان آن دوره مانند امروز جمهوری اسلامی، با ضرب و شتم پلیس روبه‌رو شدند و حتی مورد تجاوز قرار گرفتند. به این ترتیب، زنان ایران نه در آن دوران و هم در این دوره، زندگی و امنیت‌شان از سوی حاکمیت به خطر افتاده است.

خودکامگی حکومت‌های پهلوی رضاشاه و پسرش محمدرضا شاه، بیگانگی او و اطرافیانش نسبت به فرهنگ جهان‌شمول انسانی و آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه، به‌ویژه عدم توجه به آزادی زنان، تاکید بر هویت اسلام‌گرایی و قدرت سیاسی آن، به انقلاب سال ۱۳۵۷ منجر شد و باز هم مشارکت اجتماعی و برابری‌طلبانه زنان ایران در حاکمیت جمهوری اسلامی، سخت‌تر و محدودتر شد. در این دوره زنان ناگزیر به چالشی همه‌جانبه برای کسب حقوق و خواست‌های خود شدند که تا به امروز ادامه دارد.

اولین جرقه‌های لزوم رعایت حجاب پس از انقلاب در ۱۵ اسفندماه سال ۱۳۵۷ زده شد. چرا که حضور زنان بی‌حجاب در اماکن عمومی به خصوص ادارات و سازمان‌ها باعث شد تا خمینی به این موضوع واکنش نشان دهد. او گفت: وزارتخانه اسلامی نباید در آن معصیت بشود. در وزارتخانه‌های اسلامی نباید زن‌ها لخت بپایند. زن‌ها بروند، اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن با حجاب شرعی باشند.

همزمان با استقرار حکومت اسلامی در ایران، مردم این کشور، به ویژه زنان در میان چرخنده‌های ماشین سانسور و سرکوب جمهوری اسلامی گرفتار شدند. ماشینی که طی چهل و چهار سال کوشیده است جان و روان انسانیت را خرد و نابود کند و انسان‌های مومن و حزب‌اللهی گوش به فرمان حاکمیت بسازد.

به بیان دیگر، در دوره پیش از انقلاب ۱۳۵۷، اگر چه زنان در بسیاری از امور ظاهری، مثل انتخاب پوشش، دادن رای، گزینش شغل و مانند این‌ها مشارکت داشتند یا قانون حمایت از خانواده به سود آن‌ها تصویب شده بود، اما کمتر در گزینش‌ها نقش آگاهانه داشتند. در واقع، تمامی راه‌ها، آن چنان که شاه و دولت به ظاهر «سکولار» و در نهان و واقعیت «مذهبی» می‌خواستند، به گونه‌ای طراحی شده بود که جلوی هر گونه جنبشی گرفته شود. چرا که جنبش زنان می‌توانست کل جامعه را بر علیه دیکتاتوری برانگیزد. به همین دلیل هم بود که با گذشت نزدیک به چهار دهه و نیم از از روز اجباری کردن حجاب توسط خمینی، زنان در صف مقدم و رهبری مبارزه کنونی جامعه ایران قرار گرفته‌اند و این واقعیت را ما در جنبش انقلابی حدود شش ماه با محوریت شعار «زن، زندگی، آزادی» در نیمه دوم سال ۱۴۰۱ دیدیم.

در واقع حکومت محمدرضا شاه و دولت‌های به ظاهر متجدد او، چنان جامعه، به ویژه زنان را در ناآگاهی‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نگه داشته بودند، و در حاکمیت جمهوری اسلامی، زندگی بسیار سختی را گذراندند، باز هم خود مرعوب فضای رعب و وحشت جمهوری نشدند و هوشیارانه جنبش خود را به جایی رسانده‌اند که در آن حاصل مبارزه‌های تاریخی زنان جهان دیده می‌شود.

امروز سلطنت‌طلبان، نوستالژی شدید و بیمارگونه‌ای دارند و در تلاشند جامعه را به عقب برگردانند و مجدداً سلطنت پادشاهی را احیا کنند. به همین دلیل این طیف از اپوزیسیون جمهوری اسلامی، به شدت ارتجاعی، مردسالار، عقب‌مانده، فرصت‌طلب و البته پراکنده و چندپاره است. این‌ها، به دلیل عدم پایگاه اجتماعی و مردمی در داخل جامعه ایران، همواره به کمک دول غربی و احیاناً کودتا چشم دوخته‌اند.

سخن آخر این که اگر چه حکومت اسلامی در ایران، با تصویب ده‌ها قانون دولتی و شرعی بر علیه زنان، حتی آن‌ها را از نخستین حقوق طبیعی‌شان محروم می‌کند و اجازه نمی‌دهد صاحب جسم و جان و زندگی خویش باشند، اما زنان ایران

در بستری گام گذاشته‌اند که در آینده نه چندان دور، هم به استقلال در برابر دین و دولت می‌رسند و هم به آزادی، برابری انسانی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در همه وجه‌های زندگی شخصی و اجتماعی!

شنبه شانزدهم دی-جدی-۱۴۰۲-ششم جنوری ۲۰۲۴

منابع:

- ۱- جمعه ۱۵ دی ۱۴۰۲ برابر با ۰۵ ژانویه ۲۰۲۴
- ۲- محسن صدر، خاطرات صدرالاشراف، تهران، نشر وحید، ۱۳۶۴، ص ۳۰۵
- ۳- روزنامه تمدن، سال اول، شماره ۱۲، ۷ ربیع‌الاول ۱۳۲۵ قمری، «مکتوبات یکی از مخدرات»
- ۴- میرزا آقاخان کرمانی، رساله سه مکتوب، ص ۲۰
- ۵- میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، روزنامه قانون، نمره ۷، ص ۳
- ۶- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰، صص ۱۸۱ و ۱۸۲، ۱۸۰
- ۷- مورگان شوستر، اختناق در ایران. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۵۱، ص (۲۴۲)
- ۸- بدرالملوک بامداد. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. جلد ۲، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۸، صص ۷ تا ۱۵
- ۹- مورگان شوستر، اختناق در ایران. ترجمه ابوالحسن موسوی شوشتری، تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۵۱، ص ۲۴۱
- ۱۰- محمد محیط طباطبایی، تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران، تهران، انتشارات بعثت، ۱۳۶۹، صص ۱۷۲ تا ۱۷۴
- ۱۱- روزنامه دانش. دهم رمضان سنه ۱۳۲۸ هـ. ق، سال اول، ش ۱ ص ۲ و نیز محمد صدر هاشمی، همان، ج ۲، ص ۲۶۷-۲۶۶
- ۱۲- صدر هاشمی. تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان، کمال، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷
- ۱۳- جهانگیر صلح‌جو. تاریخ مطبوعات ایران و جهان. تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۷۶
- ۱۴- محمد صدر هاشمی، همان، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷
- ۱۵- محمد صدر هاشمی، همان، ج ۲، ص ۲۶۶-۲۶۷
- ۱۶- روزنامه شکوفه. دوشنبه نهم ربیع‌الثانی، ۱۳۳۱ هـ. ق، سال اول، ش ۶ ص ۲
- ۱۷- انگلیسی‌ها در میان ایرانیان. سر دنیس رایت. ذبیح‌الله منصوری. ۱۳۵۷
- ۱۸- کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران، انتشارات پایپروس، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۶۰
- ۱۹- مکی، حسین، زندگی سیاسی سلطان احمدشاه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۰۲
- ۲۰- زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین. معین، ۱۳۷۲، ص ۶۰
- ۲۱- آبراهامیان، یرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل‌محمدی، محمدابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹

- ۲۲- زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین - معین، ۱۳۷۲، ص ۶۰
- ۲۳- بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، شرکت سهامی کتاب جیبی با همکاری موسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۳
- ۲۴- کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران، انتشارات پایپروس، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۱۱۰
- ۲۵- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۲۲۳
- ۲۶- مکی، حسین، تاریخ ۲۰ ساله ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۲۳۳
- ۲۷- هدایت، مهدی قلیخان، خاطرات و خطرات، تهران، کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۶۳، ص ۳۵۹
- ۲۸- کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران، انتشارات پایپروس، ۱۳۶۶، ج اول، ص ۱۱۰
- ۲۹- فوران، جان، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)، ترجمه احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، ص ۳۰۵
- ۳۰- بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۸۱
- ۳۱- بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۲، ص ۳۰
- ۳۲- بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱، ص ۱۸۳
- ۳۳- مکی، تاریخ ۲۰ ساله ایران، ج ۳، ص ۵۸۶
- ۳۵- زائری، اسدالله، توسعه فرهنگی در افغانستان؛ چالش‌ها و راهکارها، فصلنامه علمی فرهنگی افق نوین
- ۳۶- روح الامینی، محمود، زمینه فرهنگ‌شناسی، انتشارات عطار، ۱۳۷۹، ص ۱۸
- ۳۷- یونسکو، فرهنگ و توسعه، فاضل، نعمت‌الله، مرکز پژوهش‌های بنیادی، ۱۳۷۶، ص ۱۳
- ۳۸- نویسندگان: «آلمانی‌ها و ایران»، بی‌بی‌سی فارسی، ۱۵ آذر ۱۳۸۸ - ۶ دسامبر ۲۰۰۹.